



گفت و گو با محمد حسین
نیرومند، کاریکاتوریست و
گرافیست طنز



به داد
تولیدکننده‌های
محتوا برسید!



فیل و ابابیل



بهزاد توفیق فر
نگاهی به نشریات طنز و فکاهی سال اول پیروزی انقلاب اسلامی (۴)

یکی به نعل یکی به قطب زاده!



زهرا فرقانی
به بهانه سالروز درگذشت استاد ابو الفضل زرویی نصرآباد

ملانصرالدین حکیم



امین شفیعی
پیشنهاد آخر هفته



فرزانه صنیعی
تاریخ گرمی جهان (۴)

ررررررم!



محمد رضا شهبازی
راه ورسم گلابی گری / قسمت چهارم

آویزان‌ها به بهشت می‌روند



محمد امین میمندیان
اتوبوس نامه (۴)

تکرار مکررات



فاطمه سادات رضوی علوی
شهرک دختران کارتونی (آنه، جودی، سیندرلا و دیگران)

کجا باید برم؟



فروغ زال
نقیضه ضرب المثل

کره راروغن کرده



کنفرانس خاموش

محمدعلی النجانی

طنزپرداز



• ۲۶ آذر

روزی مثل امروز در سال ۱۳۲۲ هجری شمسی مصادف با ۲۸ نوامبر ۱۹۴۳ البته این یکی دیگر میلادی، کنفرانس تهران در شهر تهران، در سفارت شوروی، در روز یکشنبه و نه دوشنبه شروع به کار کرد. قضیه این جوری آغاز شد. اوج جنگ جهانی دوم بود و هنوز هیتلر وسط گیس و گیس کشی با شوروی، انگلستان و ذره‌ای هم آمریکا قرار داشت. از همین روی سران متفقین که کاملاً اتفاقی و بیهوشی کنار هم جمع شده بودند، تصمیم گرفتند تا برای شکاندن شاخ هیتلر دورهمی‌هایی را ترتیب دهند؛ اما از آنجایی که هیچ کدام از آنها مادرخرجی ماجرا را برعهده نمی‌گرفت و زیر بار دنگی دنگی کردن هم نمی‌رفتند، این دورهمی‌ها را که ظاهراً هنوز آن زمان به آن کنفرانس نمی‌گفتند در مناطق دیگری برگزار کردند. (در فرهنگ آکسفورد: آمبرلا) به همین جهت اولین کنفرانس در قاهره برگزار شد. هرچند استالین با گفتن اینکه «وووهه! کی می‌ره این همه راه رو» در آن شرکت نکرد. از همین روی برای دومین کنفرانس پیشنهاد شد که همه به همان دور و اطراف بروند. برای همین تهران انتخاب شد.

قضیه اینجورگی ادامه داشت که چرچیل، استالین و روزولت در تهران گرد هم جمع شدند؛ اما همان طور که از قدیم هم گفته‌اند «هیتلر جاسوس دارد و جاسوس هم گوش دارد» این کنفرانس به صورت کاملاً مخفیانه و در سکوت خبری برگزار شد. البته اینکه هیچ کس دولتمردان ایرانی را از برگزاری این کنفرانس مطلع نکرد، ربطی به محرمانه بودن آن نداشت و فقط و فقط به چیز دیگری ربط داشت. در مورد میزان سری بودن ماجرا نقل‌هایی در کتاب «هیس نامه» آمده که توجه شما را به آن جلب می‌کنم:

«کلیه سران، حتی به همسران خود درباره شرکت در کنفرانس چیزی بروز نداده بودند و با گفتن «هی رم تا سر کوچه یه فری می‌خورم و برمی‌گردم» فلنگ را بسته بودند، هرچند نگارنده به این قضیه مشکوک است، مگر دایناسورها با خوردن چنین مردهای جگرداری نسلشان را منقرض نکرده بودند؟!»

همچنین در کلیه روزهای کنفرانس همگان با کوبیدن ریتم «تی... تی... تی... گرومپ...» بر روی در و گفتن اسم رمزی که به علت خیلی محرمانه بودن کنفرانس به هیچ کس نگفتند، وارد سالن می‌شدند. قضیه این جورگی ترادامه داشت که در این کنفرانس درباره گشایش جبهه جدیدی علیه آلمان صحبت‌هایی کردند. همچنین سران متفقین هی برای یکدیگر نوشابه باز می‌کردند و زیر بغل همدیگر هندوانه می‌گذاشتند. بدین شکل که چرچیل با اهدای شمشیر استالین‌گراد به استالین و با گفتن «سبیل تویی، نه اون سبیل بندانگشتی» از وی تجلیل کرد. در پی این امر استالین نیز با زدن یک چشمک و با افشاندن حجم معتنابهی برف شادی و تکان‌های ریز کردن، چرچیل را با برگزاری جشن تولدش غافل گیر کرد.

قضیه به همین شکل سوسول بازی و قرتی بازی ادامه داشت تا بالاخره محمدرضا شاه متوجه حضور سران متفقین شد. به همین جهت با توپ پرو درصد تکدر بالا به سراغ آنها رفت و خیلی گلایه‌آمیز به آنها گفت: «خیلی نامردید که نگفتید بیام تا برای جشن تولد یه قرریزی بریزم. تازه آهنگ تولد تولد رو هم بدم از حفظ بخونم. بخونم؟» که با جواب منفی مواجه شد و در ادامه با کسب اجازه از چرچیل گفت: «آقا اجازه! با تو موریس خیلی اذیته.» و سریع آنجا را ترک کرد. (در پهلوی نامه: الفرار و مفلرار)

در نهایت، کنفرانس پس از سه روز به اتمام رسید و سران متفقین ایران را ترک و فاکتور را برای دولت ایران ارسال کردند. از نتایج این کنفرانس عملیات نرماندی بود که منجر به آزادسازی فرانسه شد. سال‌ها بعد استیون اسپیلبرگ فیلم «نجات سرباز رایان» را بر اساس وقایع این نبرد ساخت. البته رضاشاه بعد از این (در منطق نامه: شتر در خواب پنبه‌دانه)، در کتاب خاطراتش که هیچ‌وقت چاپ نشد، آورده که «در ابتدا قرار بود که استیون فیلم «نجات شاه رضا» را با محوریت انتقال رضاشاه از جزیره موریس به ژوهانسبورگ بسازد؛ اما آنجا که ظاهر آژانر آن مورد علاقه‌اش نبود، ساخت فیلم را به دوست عزیزش وودی آلن با بازی لورل و هاردی واگذار کرد.»



داوود افرازی
کاریکاتورچیست

سفره‌های پرزرق و برق

فهیمة انوری

شاعر



خون شد دل من ز کار دخترخاله
شد کوفت من، نهار دخترخاله
تندیس طلای "چشم درکردن" هست
هر سال در انحصار دخترخاله
ارثی ست! به او رسیده این ذوق و نبوغ
از مادر کهنه‌کار دخترخاله
کی چایی من کند رقابت با آن
موهیتوی گازدار دخترخاله؟
با شاخ گوزن، سرو می شد سوشی
در سفره‌ی شاخدار دخترخاله
فینگر فود ماست، نان و کتلت، ای وای
از بال و سس انار دخترخاله
گلیبرگ رز و دلمه؟ خدایی افتاد
فک من از ابتکار دخترخاله
می‌گفت مدام که ببخشید کم است
آن دیده‌ی اشکبار دخترخاله
عقل از سر و صبر از شکم‌هامان برد
این سفره که نه! قطار دخترخاله
انداخت میان من و همسر دعوا
مهمانی ناگوار دخترخاله
می‌گفت: «چرا تو سفره‌ات رنگین نیست
مانند همین بهاره! دخترخاله
البته خداروشکر ارثیه‌ی ماست
لحن بیخ و نیش دار دخترخاله»
گفتم گل من! مگر ندیدی فرش و
کاناپه‌ی نونوار دخترخاله؟
ست بود گل تمام چینی‌ها با
آرکوپال مارک دار دخترخاله
پس یاد بگیر لاقل یک ذره
از شوهر مایه‌دار دخترخاله
اینگونه میان ما دوتا شد شکرآب
خوردیم فقط فشار دخترخاله
ای کاش کمی صفا و آرامش بود
یک ثانیه در کنار دخترخاله

در آرزوی خواب

محدثه مطهری

شاعر



یک نیمه شب و حسرت یک خواب که رؤیاست
ای خواب بدون تو بین چشم چه تنه‌است
یک لایه ز پلکم شده ساییده و زخمی
تا چشم چپم چپ نشود، راست شود راست

یک نصفه‌ی مغزم که فرام نایت تو مورنینگ
هر لحظه و هر جاست نور یسپانس تو پیچینگ
در قرن جدیدیم و جهان فیلم عجیبی ست
اینترنت انسان چه؟: «پیلیزویت تو لودینگ»

النوم إخ الموت و النَّاس نیام
مردم همه در خواب و منم کشته‌ی آن، چون؛
هی کار سرم ریخته و روز چه کوتاه
در فرصت و کارم ابد نیست توازن

خوابیده ولی چشم نه، یک پا و دو دستم
انگار شبیه پره پنکه شکسته‌م
اینقدر نخوابیده‌ام اکنون شده‌ام جغد
رد داده‌ام از زندگی‌ام، یک له خسته‌م

به به! چقدر خوب! همه چیز مهیاست
این میز که تخت است و کتابی که متکاست
یا رب برسان داروی خوابی، قدحی دوغ
من بنده خوابیم، برسان، دوغ نشد؛ ماست!

ضربه فنی

سامره حبیبی

شاعر



این بار شکستنی تراز چینی شد
درهم برهم چنان که می بینی شد
پشتش به زمین گرم خورد اسرائیل
در خاک حماس ضربه‌ی فنی شد



عجایب هفتگانه مشهد

سید محمد جواد کیش بافان

طنزپرداز



یکی از مشکلاتی که عجایب هفتگانه جهان دارند، اینست که بومی نیستند و مردم کشور ما به آن‌ها دسترسی ندارند. از این رو برآن شدیم تا عجایب هفتگانه مخصوص یکی از کلانشهرهای کشور یعنی مشهد مقدس را خدمت شما معرفی کنیم. فقط به دلیل اینکه حرم مطهر امام رضا (ع) تحت شعاع قرار نگیرد این عجایب مختص به آثار گردشگری نیست اما اگر مسئولین همت کنند و یادمان آن‌ها را بسازند احتمالاً گردشگران زیادی جذب آن‌ها شوند.

۱- اولین عجایب این هفتگانه عضو شورای شهر شدن فوتبالیستی هست که حتی فوتبالیست هم نبود! عضو فعلی شورای شهر در مجموع با ۱۵ دقیقه بازی فوتبال به یکی از دو تیم بزرگ کشور پیوست و در حالی که خودش مدعی بود از تیم مقابل هم پیشنهاد داشته‌است؛ در یکی از برنامه‌های ورزشی یکی از مسئولین باشگاه اعتراف کرد که با توصیه یکی از نمایندگان مجلس راهی این تیم شده‌است. او که طبیعتاً خیلی زود فوتبال را کنار گذاشت امیدوارم داستان کاندید شدنش، تویلیست یکی از دو احزاب بزرگ قرار گرفتنش و رای آوردنش مثل داستان فوتبالیست شدنش نباشد...

۲- ما همیشه فکر می‌کردیم مجلس شورای اسلامی و شورای شهر دو نهاد جدا هستند! چی؟ شما هم همین فکر رو می‌کنید؟ خب باید خدمتان عرض کنم که اشتباه فکر می‌کنید و اعضای شورای شهر همان نمایندگان مجلس هستند وگرنه چه دلیلی دارد اسم آقای سخنگو در لیست نمایندگان که ماشین شاسی بلند گرفتند قرار داشته باشد؟ حالا خودتون به همه گفتند تشابه اسمیه، شما هم بگید تشابه اسمیه؛ آره، خوبیت نداره. واردی که!

۳- در حالی که تو مجلس شورای اسلامی دعوا بر سر شفافیت و عدم عمل به وعده انتخاباتی نمایندگان هست، شورای شهر مشهد اینقدر در زمینه شفافیت پیشگام شده که در جلسه‌ای حتی خواستار شفافیت قبل از پایان رای گیری بودند. بالاخره وقتی قراره شفاف بشه چه فرقی داره قبلش یا بعدش؟ آگه قبلش باشه تازه بهتر هم هست چون همه برای شهردار میتونند به یک نفر رای بدهند و اون یک نفر پشوانه قوی‌تری داشته باشد. آیا این برای شما کافی نیست؟ خب حق دارید چون برای خود آقای رئیس هم این کافی نبود و بعد از اعتراض خانم شورا از این اقدام دست کشید.

۴- بله درسته جلسه شبانه خیلی هم خوبه و نباید در لیست عجایب

بادانایان روزگار

مهدی سلیمان نژاد

طنزپرداز



دانشمند شیرین عقل

از این زاویه ندیده بودم. دندانش درد می‌کرد و حبه‌ی فندی رویش گذاشت. گفتم چرا این کار را کردی! دردش شدیدتر و بدتر می‌شود. گفت میکروب‌هایی که دارند ریشه‌ی دندان را می‌خورند می‌آیند مشغول خوردن فندی می‌شوند و درد دندانم آرام می‌شود!

مرده‌ی خمار

عصر پنج‌شنبه داشت سیگار می‌کشید. گفتم فلانی تو که سیگاری نبودی؟ گفت خیرات برای مرحوم پدرم است. گفتم گفته‌اند عادات نیک درگذشتگان را انجام بدهید که روحشان شاد شود نه اشتباهشان را ادامه بدهی. می‌ترسم برای شاد کردن روح پدرش گل به سر مزارش ببرد و با رفقاییش مشغول خیرات شوند. خداوند رحم کرد پدرش شیرهای نبود وگرنه این شیرپسر، کارش به خیرات هروئین و شیشه می‌رسید.

ما چقدر فعال فرهنگی نیستیم

همراه یک فعال فرهنگی، سیاسی به دیدار یکی از نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری می‌رفتم، گفت آرزویم این است پمپ بنزین بزنم.

هنوز هم هست

یکی از پهلویست‌ها گفت این خانه‌هایی که جمهوری اسلامی می‌سازد همه‌ی آجر و آهن‌هایش را از انبارهای شاه دارد می‌آورد. گمانم خودش را هم از ته یکی از همان انبارها آورده‌اند.

کار خودشونه

شخص متفکری را می‌بینم هرطرحی اجرا می‌شود می‌گوید نقشه‌ی این را شاه کشید و قرار بود این کار را انجام بدهد. به یقین رسیدم که شاه همه‌ی کارهایش را گذاشته بود که سال ۵۷ انجام بدهد و فرصت نشد.

منبع آگاه و متصل

هرجایی به یک نفر که از پشت پرده‌ی تمام ماجراها خبر داشته باشد نیاز دارد. طبق تحقیقاتش به ضرس قاطع می‌گوید سال‌ها به ما دروغ گفته‌اند که در طیس طوفان شن آمد و هواپیماهای آمریکا را نابود کرد؛ روسیه بالیزر آنها را زد.

ضربه فنی

طاہره ابراهیم نژاد

شاعر



از حماس و مقاومت که سری
چغرد بدن چه سلطه‌گری
بس که در نقش خود فرو رفتی
ضربه فنی شدی و بی خبری

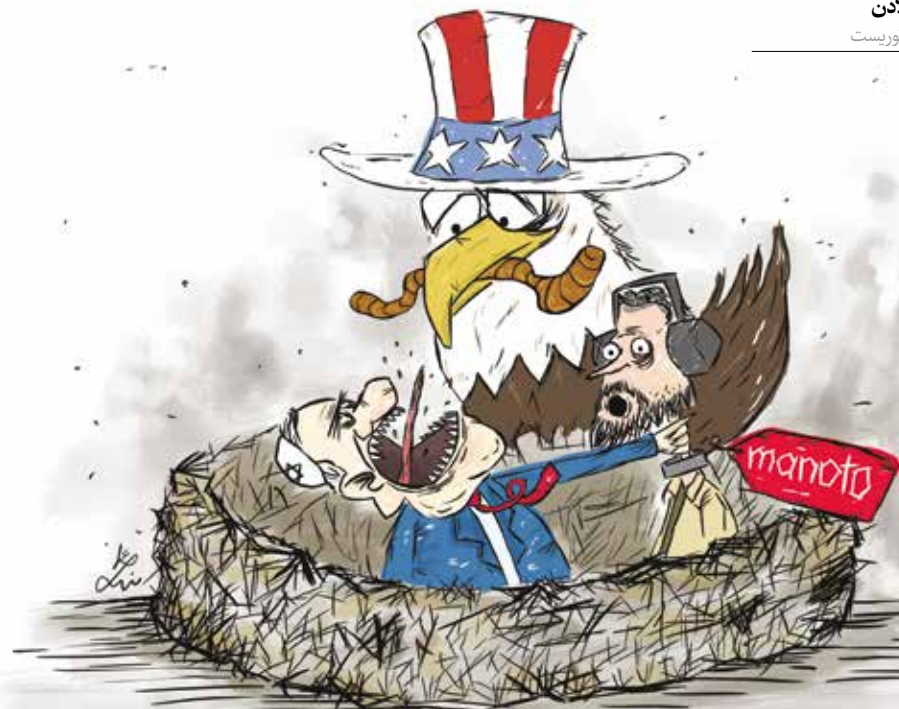
قرار بگیرد. اما این جلسه شبانه یکم با دیگر جلسات شبانه واضطراری فرق دارد. چه فرقی؟ این فرق که به نیت تغییر آقای رئیس تا قبل جلسه اصلی فردا و به صورت غیرعلنی و در غیاب چهار نفر برگزار شده. احتمالاً اون چهار نفر هم خانواده‌هایشان نگذاشتند در جلسه شرکت کنند. شما فرض کن ساعت ۹ شب نه حتی هشت شب به همسرت بگی دارم میرم شورای شهر جلسه داریم؛ چیزی غیر از دمپایی ابری نصیبت میشه؟! خب تو این حالت که علاوه بر جلسه امشب جلسه فردا هم از دست میدی!

۵- به جلسه فردای دیشب خوش آمدید. اینجا شورای اسلامی شهر مشهد است؛ جایی که دو نفر به سمت صندلی رئیس شورا قدم برمی‌دارند و چون به توافق نمی‌رسند خبرنگاران را ده دقیقه از جلسه خارج می‌کنند. احتمالاً در آن ده دقیقه گل یا پوچ کردند و رئیس قبلی با برنده شدن در این مسابقه روی صندلی نشسته چرا که بعد ورود مجدد خبرنگاران این بحث بین اعضای مختلف شورا ادامه دارد؛ در حدی که جلسه به حاشیه برود و بعد مدت زمانی بدون رسیدگی به دستورکارهایش لغو شود. البته این مورد را شک داشتیم در لیست عجایب قرار بدهم چرا که امری سابقه‌ای نیست و یادمه زمانی که مهد کودک می‌رفتم هم چند باری سراینکه رئیس کلاس کیه دعوا شده بود. ۶- یکی از مزایای این شورا درگیر بروکراسی اداری نشدن و تسریع در امور بود؛ مثلاً وقتی یک نفر میتونه که در تویتر استعفا بده چرا باید فرم پر کنه و درگیر دنگ و فنگ اداری بشه! حالا این که استعفا تو تویتر رو بقیه اعضا بررسی نمی‌کنند تقصیر خودشونه که از تکنولوژی عقب ماندند وگرنه مدیونید فکر کنید آقای سخنگو در این تصمیمش جدی نبوده و خواسته فشار بیاورد تا دوستانش وارد شورا بشوند. کدوم دوستانش؟

باید مورد آخر. ۷- تعلیق، حکم پسندیده‌ای هست که به کسی می‌دهند که در مورد عملکردش ابهام پیدا می‌شود و درگیر پرونده قضایی می‌گردد. رفع تعلیق چیست؟ حکمی پسندیده‌تر که در مواقعی کاربرد دارد که عضو علی‌البدل جایگزین شده مشغول شفاف سازی و پیگیری است و اگر همینجوری پیش برود هیچ آبرو و شرفی برای هیچ کدام از اعضای شورا و هیچ کدام از حامیان و لیست بندگان باقی نمی‌گذارد. بالاخره حرمت مومن از خانه خدا هم بالاتر است حالا بازگشت یک عضو که پرونده‌اش بسته نشده که جای دوری نمی‌رود.

علی لادن

کاریکاتوربست





نازنین اسماعیل زاده
کاریکاتورست

پذیرش شما در مجلس را ارجح می‌نهییم.

این همه کلمات در
توسعه و پیشرفت
سیودنی است.

مکونین

بهرام

آقا ما دقیقه زمان
گذاشتیم ترجمه کردیم کلمه
تصویب کنیم سریع بریم کاری
بجری تا روز نگذشته.

نوائیه

نوائیه

از وقتی امروز مجلس هم سرگتم
در انجام کارها باه رفتم هم
پیشرفت پرآم اولویت شده.

الگوگیری بجای مسأخل از جناب خانیره:

روسته حلیه
وقت پیش
هالکت
کرده بود.

لوبت من بود.
این خانم که
تازه اوامه.

نوائیه

زندگی ما خانندگان
باید الگوی همی
مردم باشه تا بتوانیم
جامه را از راه دهیم.

این بسته که روش قیمت
نوشته تو چرا گردن ترمی فروشی؟

جناب خاننده جزه سهارای
نامردی تون این بود که عام
زندگی تون روشیسه ای می‌کنین
تا برای همه شفافیت داشته
باشه. بفرمایید چی شده؟

بله من به وعده ام عمل کردم منتها بچه‌ها
استباهی شیشه دودی سفارشی دادن و برای
جلوگیری از اسراف باید این دوره با
همین سر کنیم.



با نزدیک شدن به ایام انتخابات مجلس شاهد حضور یک عده خائزانه هستیم



آغاز تبلیغات خائزگی مجلس را اعلام...



کیی دوتا؟ پس کل شهر رو زنده.

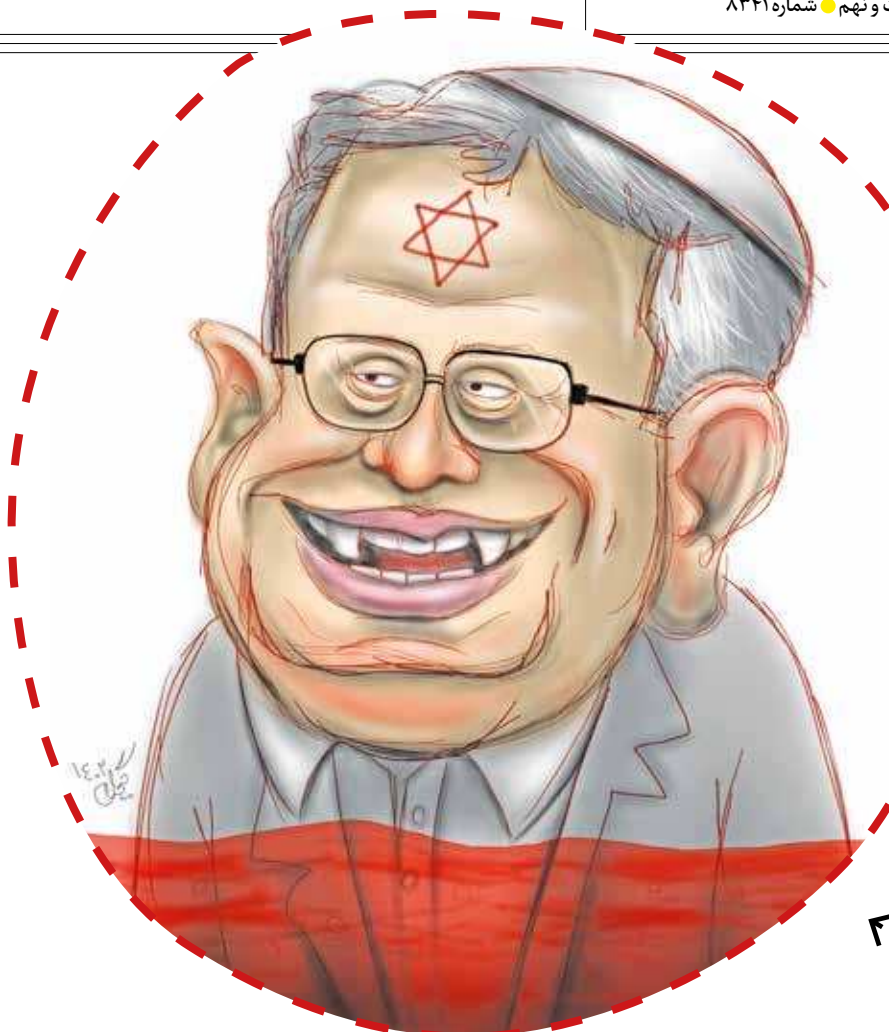
آقا چه خبره!
کل دیوار رو عکس این آقا زدی.
کیی دوتا کافیه. خامیلسو حفظ کردیم.



ستاد انتخابات

عکس دفتر خاطرات جناب خائزانه





سجاد گیل پور
کارگزار نویسندگی

**جمله
طلایی:**

وزیر ملی امنیت اسرائیل: من را در جریان

جریان چیست؟!

مجتبی قبادی



طنزپرداز

من، هویج، تفاوت‌ها و شباهت‌ها

امین شفیعی



طنزپرداز

امروزه واژه‌ی جریان از واژگان پرکاربرد در زبان فارسی است و کمتر کسی است که از این لغت استفاده نکنند. به عنوان مثال یکی از استفاده‌های متداول این واژه، هنگامی است که از کسی پرسیده می‌شود که «فلانی کی بود؟» پاسخ می‌دهد «آهان اون رومیگی، اون جریان داره، بعدا بهت می‌گم». اما سوای این معانی روزمره، ضروریست تا با معنای دقیق این واژه آشنا شویم. جریان، اسم مصدری عربی به معنای روان شدن و دست به دست شدن پول (معامله، توافق کردن جهت دادن امتیاز) است. روان شدن خود به معنی حرکت کردن با حجم زیاد است؛ مثلاً هنگامی که اشخاص زیادی به سمت دریا یا فرودگاه حرکت می‌کنند، در واقع روان شده‌اند و جریان یافته‌اند. طبق قوانین فیزیکی نیز جریان یافتن از جای متراکم (همانند یک سرزمین) به سمت جای کم‌تراکم (مانند قعر دریا) اتفاق می‌افتد. مترادف این واژه، «روانی» است که برخی از قدما، از اینجا نتیجه گرفته‌اند که چون یکی از معانی جریان به معنی دست به دست شدن پول یا همان معامله است، پس شرط لازمه برای یک معامله‌ی جریان دار، روانی بودن یک طرف آن دادوستد و توافق است. یعنی فقط وقتی یک جریان، معامله محسوب می‌شود که یک طرف آن روانی و وحشی باشد و میان دو فرد عاقل و سالم از لحاظ روحی، هیچ جریانی بالذاته امکان پذیر نیست. از طرفی بنا بر اقوال بسیاری از ادیبان، جریان اصالتاً واژه‌ای فارسی و معرب شده‌ی جریان (اشک‌ریزان) است. در واقع می‌توان گفت هنگامی که اشک روان می‌شود، یک جریان رخ داده است. برای فهم بهتر تمامی معانی و مترادف‌های جریان، در ذیل مثالی آورده می‌شود. فرض کنیم فرد «الف» که از قضا روانی است، روان شده تا فرد «ح» را کتک بزند (جریان اول) و مکرراً می‌گوید حسابت را می‌رسم و هیچ کس نمی‌تواند جلوی مرا بگیرد. جلورفته اما نمی‌تواند کاری کند و در عوض فرد «ح» به حسابش می‌رسد. در این هنگام فرد «الف»، جلوی دوربین حاضر می‌شود و اشک می‌ریزد تا ترجم بخرد (جریان ثانی) اما کسی به او توجه نمی‌کند و همه ضد او می‌شوند. در این هنگام فرد «الف» تصمیم می‌گیرد تا دست به معامله با فرد «ب» بزند و به او امتیاز بدهد. از آنجایی که تمام شروط لازم (روانی بودن یک سمت معامله) در اینجا فراهم است، ما شاهد یک جریان ثالث خواهیم بود. به تمامی این حوادث اصطلاحاً جریان‌ات گفته می‌شود.

شباهت- رنگ نارنجی
هویج گیاهی به رنگ نارنجی است و اسم من هم با کلمه «ایتا» شروع می‌شود که سکویی نارنجی رنگ است.

تفاوت- خاک
هویج گیاهیست که در خاک پرورش داده می‌شود اما من متأسفانه خاک ندارم

شباهت- خاک
البته خاک علی‌رغم این که تفاوت ماست، به نوعی شباهت ما نیز هست. گیاه هویج برگ‌های سبزی دارد که همه آن را می‌بینند اما بخش اصلی‌ش در خاک قرار دارد. من نیز نصفم در زمین است.

تفاوت- ماهیت
هویج یک نوع غده خوراکی ست اما من یک نوع عقده‌ی مجسم عرب ستیز هستم.

شباهت- خیسیدن در آب نمک
مهم‌ترین شباهت من و هویج پایان ماست. معمولاً قبل از مصرف هویج، آن را در نان و نمک می‌خوابانند. من را نیز قبل از پایان توی آب‌های شور مدیریتانه می‌ریزند.

من! ای‌تامار بن گویر از آنجایی که وزیر امنیت ملی اسرائیل می‌باشم و قاعدتاً باید در جریان تمام اطلاعات جنگ باشم؛ اما حتی در جریان توافق نیز قرار نگرفتم. به همین دلیل دچار بحران هویت شده و بر آن شدم تا وجوه شباهت و تفاوت خود با هویج را بررسی کنم.

تفاوت- مشخص بودن مبدا
همه می‌دانند که هویج گیاهی ست که از مزارع سرسبز می‌آید. اما هیچ کس نمی‌داند که بنده دقیقاً از کدام گوری می‌آیم و کشور و هویتی ندارم.

شباهت- داشتن خانواده
گیاه هویج از خانواده چتریان است و من از خانواده گویرها هستم. البته خانواده هویج همگی چتر دارند اما خانواده من الزاماً گوی ندارند.

تفاوت- نحوه مواجهه با چشم
هویج حاوی ویتامین آ است که موجب تقویت بینایی می‌شود. اما من حاوی تهدیدها و برنامه‌هایی برای ترور هستم که باعث کاهش بینایی اعضای سازمان ملل و فعالین سیاسی می‌شود.



ول کن؛ بعد!

علیرضا عبدی

نویسنده و طنزپرداز



توافق مصدري است از باب «تفاعل». کلاً این تفاعل به معنای کردار و کاری است که بین دو نفر و یا بیشتر انجام شده باشد. مثلاً تفاهم یعنی فهمیدن هم دیگر (در زندگی زناتشویی). توازن یعنی هم وزن شدن دو نفر (در هرجایی).

پس توافق هم باید چنین معنی را داشته باشد، موافقت و قبول کردن یک چیزی توسط هر دو طرف معامله. حالا این جا حرف از توافق است، اما نظر اسرائیل چنین نیست. یعنی اسرائیل عین همیشه می گوید توافقات انجام شده، اما تا طرف مقابل تمام می کند، این بیشتر می گیرد و می کشد و لگد می زند و می کشد و...

بنابر نظر همه ی کارشناسان، این ول نکردن در صورت توافق، ریشه در کودکی دارد. آن جایی که اگر اصلاً اسرائیل کودکی ای داشته باشد. (فرض محال، گیریم دارد). (وسط دعوای کودکی می گفته که ول کن تا ول کنم. اما تا طرف ول می کرده، این بیشتر می کشیده و می زده.

حالا هم چنین است. یعنی اولاً توافقی نشده، ثانیاً اگر هم شده به وزیر امنیت اسرائیل خبر نداده اند. ثالثاً اگر هم خبر داده اند این وزیر دارد ادای بی خبران را درمی آورد، واقعاً توافق باید دو طرفه باشد، این حرف من و تفاعل است.

این طرف هم سه خط آدیداس

طاهره ابراهیم نژاد

شاعر



برده از پنج قاره هوش و حواس
گنگ بالای بچه های حماس

اسقاطیلی به پاکند پوشک
این طرف هم سه خط آدیداس

کل دنیا چفیه پوشیده
لندن و پاریس و بن و تگزاس

شده حامی بچه های حماس
پایگاه بسیج لاس وگاس

موتور صهیونیست پوکیده
دلخوشی اش به دنده و زاپاس

کشتی اش دست بچه های یمن
حوئی قهرمان و تیر خلاص

بی سرو پای پهلوان پنبه
ضربه فنی شد و نکرد احساس

موشک و بمب و حمله و تهدید؟
برو باو غزه تا ابد و اس ماس

توافق با حماس فرار نمی دهند

قوم بی اراده ی قول و قرار

مینا گودرزی

شاعر



آید اگر سیاست بی اعتبار، کیش
حتی شوند منتقدان نیز بارکش!

بار وبری نداشته این پابندی اش
هر قدر هم بیاید طول چنار، کیش

سرگیجه است حاصل گردش به گرد خویش
گیرم به فرض آمده نصف النهار، کیش

عطر گلاب کم نشود گرچه صد و جب
آید به روی ساقه ی گل دست خار، کیش

در آستین ریلکس نموده دراز و تخت
بیخود نبوده آمده اینقدر مار، کیش

تعلیق می شدیم ولی روده بر شدیم
از بس که آمد این سخن خنده دار، کیش

یارب ردیف کن که نباشیم در جهان
از قوم بی اراده ی قول و قرار گش!

خب، به نظر آتش بس ره قبول لقم بهتره



علی زارع

کاریکاتورست





گفت و گو با محمد حسین نیرومند، کاریکاتوریست و گرافیست طنز

به داد تولیدکننده‌های محتوا برسید!

محدثه مطهری

روزنامه نگار و طنزپرداز



متولد ۱۳۴۳ در مشهد است. هم مشاور وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در امور هنری و سینمایی است، هم سرپرستی مرکز هنرهای تجسمی حوزه هنری را به عهده دارد. در بخش‌های مختلف صداوسیما مثل گروه جوان طرح و برنامه‌ی شبکه‌ی دو سیما و مرکز تولید انیمیشن سازمان صداوسیما (صبا) هم مدیر و مشاور است. تدریس دوره‌های زیبایی‌شناسی و سواد بصری در سینما هم در کارنامه‌ی خود دارد. کتاب‌های زیادی هم نوشته که از معروف‌ترینشان می‌توان به «دستورالعمل‌های فیل آبی برای ایده‌یابی» نام برد. از داوری رویدادهای بین‌المللی تا دبیری و عضویت در تحریریه‌ی نشریات داخلی و بین‌المللی کارتون و کاریکاتور هم در کارنامه‌ی کاری‌اش به چشم می‌خورد. از «محمد حسین نیرومند» صحبت می‌کنیم که مهم‌تر از همه‌ی این‌ها، کاریکاتوریست، کاریکاتوریست، کارتون‌نویس و گرافیست است؛ گرافیست طنزپرداز! «گرافیک طنز» هنری است که کمتر کسی در ایران آن را به صورت حرفه‌ای انجام می‌دهد. آنقدر کمتر که می‌توان گفت محمد حسین نیرومند بکه‌تاز این عرصه است، در آن سرآمد است، سبک خاص خود را دارد و آثارش در ایران و چه بسا فراتر از مرزهای این سرزمین نظیر ندارد. درباره این هنر با او گفت‌وگویی داشتیم که می‌توانید آن را در ادامه بخوانید.



و تکریر شد و به عنوان یک ابزار ارتباطی در تبلیغات و ارتباطات به کار گرفته شد، از همان موقع آثاری در حوزه‌ی گرافیک شکل گرفت که ویژگی‌های کمیک، کمدی و بعضاً طنزگونه داشتند. بنابراین تقریباً می‌توان گفت با تاریخ گرافیک حرفه‌ای همزمان است و فاصله‌ی چندانی ندارد. وقتی به خیلی از کارهای گرافیکی قدیمی نگاه کنید، مثلاً در پوسترها، نشانه‌ها و آرم‌ها، می‌بینید در این‌ها طنز وجود دارد و اتفاقی نیست که تازه رخ داده باشد.

+ در دنیا و ایران افراد دیگری که به صورت حرفه‌ای و تخصصی این کار را انجام بدهند، وجود دارند؟

در دنیا داشته‌ایم طراحان پوستر و هنرمندان گرافیستی که در آثارشان طنز وجود داشته. در ایران عموماً خیلی کم و نادر دیده‌ام که به صورت مداوم کار کنند. شما یک موقع پوستر طراحی می‌کنید و در آثارتان یک، دو یا سه مورد طنز هست، ولی یک موقع یک نفر طنز را به عنوان یک

چه شد که رفتید سراغ طراحی گرافیکی آغشته به طنز؟

حرفه‌ی اصلی من کاریکاتور است. یعنی من یک کارتون‌نویس هستم. سال‌هاست که در این زمینه کار می‌کنم. به دلیل اینکه تمایل داشتم آثارم یک مقداری به لحاظ تأثیرگذاری رشد کند، سراغ این ترکیب رفتم. بالاخره هر اثر هنری باید یک قالب داشته باشد که مخاطب را جذب کند. گرافیک از این جهت قوی است؛ به دلیل اینکه عناصرش محدود است و با رنگ و فرم‌های جذاب می‌تواند مخاطب را خیلی سریع به خود جذب کند. بنابراین به دنبال فضای ذهنی که من در این سال‌ها از کاریکاتور داشتم و استنباطم از هنر کارتون و اینکه این را چگونه می‌توان در پوسترها آورد، در نهایت به گرافیک طنز گرایش پیدا کردم و مدت‌هاست دارم تلاش می‌کنم تا در این کار تجربه کسب کنم. تفاوت گرافیک با کار من این است که من سعی می‌کنم ویژگی‌های کارتون را بیشتر در پوستر داشته باشم. از این جهت تلاش می‌کنم که یک اتفاق جدید یا یک سبک ایجاد کنم. اما می‌دانید که در کار هنر چنین چیزی خیلی خیلی دشوار است. خیلی باید تلاش کرد و کم و زیاد کرد تا به یک چیز جدید رسید. به هر حال الان من دارم تلاش می‌کنم.

فضای عرصه کارتون و کاریکاتور با فضای عرصه گرافیک، مخصوصاً وقتی عنصر طنز وارد گرافیک می‌شود، چه تفاوت‌هایی دارند؟

کاریکاتور در واقع یک داستان را در قالب فرم خاصی که دارد بیان می‌کند. اغراق در آن خیلی زیاد است و عمدتاً چون داستان دارد، کاراکترهای انسانی در آن خیلی حضور دارند. در حالی که در این گرافیک طنزی که من انجام می‌دهم، حضور این کاراکترها خیلی کم‌رنگ است. بیشتر فرم‌هایی که ظرفیت گرافیکی قوی‌ای دارند، در کارهای من حضور دارند. اما سعی می‌کنم عناصر را به گونه‌ای خاص در کارم قرار دهم. بگذارید یک توضیحی بدهم. به طو کلی طنز یک گونه‌ای از هنر مکتوب و تصویری است که یک موضوع اجتماعی-سیاسی را با مدد خنده به مخاطب منتقل می‌کند. یعنی ما وقتی می‌توانیم به یک اثر، طنزآمیز بگوییم که وجوه کمیک، به همراه یک مفهوم اجتماعی عمیق و مهم را در خود داشته باشد یا یک معضل اجتماعی را بیان کند. من هم تلاش دارم آن ساختاری که باعث خنده می‌شود را در آثارم ایجاد کنم و در عین حال مفاهیم اجتماعی، سیاسی و معضلات خاصی را بیان کنم.

طنز از چه زمانی وارد کارهای گرافیکی شد؟

طبیعتاً از زمانی که گرافیک حرفه‌ای، یعنی گرافیکی که با چاپ همراه

شیهه‌ی کاری انتخاب می‌کند. اینکه کسی مداوم با این موضوع کار کند نه، در ایران حداقل من ندیده‌ام.

به نظرتان آثار گرافیکی وقتی با طنز آمیخته می‌شوند، اثرگذاری‌شان هم بیشتر می‌شود؟

من معتقدم چون قطعاً طنز مهم‌ترین ویژگی‌اش این است که لبخند بر لب مخاطب می‌نشانند و شگفتی برای مخاطب ایجاد می‌کند، طبیعتاً مخاطب ارتباط حسی بهتری با اثر پیدا می‌کند. یعنی مهم‌ترین ویژگی یک اثر کاریکاتوری یا گرافیک طنز این است که خیلی صمیمی است و شما را دعوت به لبخند می‌کند. حالا ممکن است که در آن لبخند یک مفهوم عمیق تلخی نهفته باشد ولی در واقع با لبخند حرفش را بیان می‌کند.

آیة‌ی کارهای گرافیکی چگونه به ذهن‌تان می‌رسند؟

من حقیقتش اگر خودستایی نباشد، مهم‌ترین کتاب ایده‌یابی را نوشته‌ام که خوشبختانه ظرف این ۸-۷ سال به چاپ دهم هم رسیده است. بنابراین سعی می‌کنم براساس آن تکنیک‌هایی که خودم در آن کتاب نوشته‌ام، ایده پیدا کنم. فرقی هم نمی‌کند؛ این تکنیک‌ها هم در حوزه‌ی کمیک و کارتون می‌تواند به کار بیاید و هم در حوزه‌ی گرافیک. این کتاب «دستورالعمل‌های فیل آبی برای ایده‌یابی» نام دارد که خوشبختانه کتاب مرجعی شده و خبر دارم که در دانشگاه‌ها توسط اساتید تدریس می‌شود و همین‌طور اطلاع دارم که در خارج از کشور هم مورد توجه واقع شده است.

تا حالا در رویدادها، نمایشگاه‌ها، فضاهای شهری و... از کارهایتان استفاده شده؟

قطعاً بوده ولی ما کار هنری انجام می‌دهیم و تولیدکننده‌ی اثر هنری





هستیم و لازم است زمینه‌ی نمایش آثارمان در جاهای هنری فراهم شود. من به دلیل وابستگی و علاقه‌ای که به حوزه‌ی هنری دارم تمایل دارم آثارم در آن جا به نمایش در بیاید. ولی طبیعتاً این آثار در نمایشگاه‌های مختلف و به صورت بلیورد هم پخش شده است. الان هم یک مجموعه در حدود ۶۰۰۵۰ کار در مورد حوادث اخیر فلسطین مثل طوفان الاقصی کار کرده‌ام اما هنوز در نمایشگاهی ارائه نشده است. البته کار آماده است و در اینستاگرام در معرض دید مخاطب قرار داده‌ام تا نظرات دوستان را جویا شوم، آن‌ها را پالایش کنم و بعد سر فرصت در نمایشگاهی ارائه کنم.

در رابطه با همین آثار ضد صهیونیستی که اشاره کردید و در پیج اینستاگرامتان هم منتشر کرده‌اید، بازخوردها چگونه بوده است؟

آن جمعیتی که مخاطب من هستند، بازخوردشان خیلی خوب بوده. تشویق می‌کنند و نظر می‌دهند و این‌ها برای ما خوب است. چون مواردی بوده که با نظر مخاطبین سعی کرده‌ام کارها را اصلاح کنم یا ایده‌های تکراری را حذف کنم. این‌ها خیلی مهم است ولی یک نکته‌ی مهم‌تر از همه‌ی این‌ها وجود دارد که اینجا باید بیان کنم. به نظرم سیستم فرهنگی ما دچار یک غفلت فرهنگی شده و آن این است که متوجه نیست باید از افرادی که تولید محتوا می‌کنند حمایت کند. من یک کسی هستم که کار هنری و تولید محتوا می‌کنم. پس از من بر نمی‌آید که این‌ها را به بهترین شکل منتشر کنم. باید سیستم‌هایی در حوزه فرهنگ و هنر شکل بگیرد که این‌ها را در قالب‌های مختلف منتشر کند. از اینکه در روزنامه‌ی شما چاپ شود یا در صداوسیما منعکس شود تا اینکه سایت‌هایی را برای ارائه‌ی این کارها طراحی کنند و اینکه زمینه‌ی نمایش این آثار را در خارج از کشور فراهم کنند و... خیلی کارها می‌توان کرد. متأسفانه یک ضعف مهم حوزه‌ی فرهنگی ما در همین جاست. خوشبختانه حداقل در همین موضوع اتفاقات اخیر در فلسطین، صدها پوستر توسط هنرمندان مختلف کار شده است. همه‌ی این‌ها نهایتاً در پیج‌های اینستاگرام خودشان منتشر شده. در حالیکه یک سیستم هوشمند، زمینه‌ی دیده شدن جهانی این آثار و محتواهای تولید شده را فراهم می‌کند. این را ما نداریم. من خواهش از مسئولان این است که تولیدکننده‌های محتوا در ایران را حمایت کنند. فکر نکنند که فقط قرار است ساختارهای فنی را تقویت کنند. تقویت ساختارهای فنی بدون توجه به محتوا، غلط است! ما باید محتواها را هماهنگ با زیرساخت‌ها تقویت کنیم. ضعف بنیادین دولت در این بخش این است که برای حوزه‌ی فنی و ساختارها خیلی وقت می‌گذارند و متوجه نیستند که محتوا هم مهم است. محتوایی که سالم و همسو با نگاه جمهوری اسلامی است، باید تقویت شود؛ اما ما کمترین هزینه را برای این بخش بسیار جدی نمی‌کنیم.

حمایت نهادهای فرهنگی چطور است؟

به نظرم بحث فراتر از وزارتخانه است. اصولاً کار فرهنگی در حوزه‌ی محتوا، در همه‌ی بخش‌ها یک غفلت تاریخی دارد. متوجه نیستند که اصل ماجرا محتوا است و اصل‌تر حمایت از تولیدکننده‌های محتوا.

سوال آخر اینکه ما در حوزه‌ی آموزش گرافیک، آموزشگاه‌ها و اساتید زیادی داریم، ولی کمتر جایی دیده‌ایم «گرافیک طنز» را آموزش بدهند. در حوزه‌ی آموزش این هنر شاهد اتفاق مثبتی خواهیم بود؟

تا جایی که من مطلعم به صورت کم و بیش توسط اساتید انجام می‌شود ولی مشکل اساسی‌تر از این حرف‌هاست. یعنی در آموزش خود گرافیک که گونه‌های متعددی نیز دارد، در همین جا هم ما اشکال داریم. اشکال این است که عمدتاً مباحث آموزشی این‌ها تحت تأثیر سرفصل‌های تدوین شده‌ی خارج از کشور است. چند روز پیش توفیق داشتم که در نمایشگاه کتاب‌های تخصصی حوزه‌ی هنر، در خدمت وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی باشم. آنجا خدمت ایشان عرض کردم که وقتی به انبوه کتاب‌های تولید شده نگاه می‌کنیم، غالباً ۸۰ الی ۸۵ درصد کتاب‌های حوزه‌ی هنر ترجمه شده هستند. در حالی که ما باید یک گرافیک ملی داشته باشیم. گرافیک یا هنرمندی داشته باشیم که بر اساس واقعیت‌های جامعه‌ی خودش اثر خلق کند. نه اینکه از آنچه که دیگران کار می‌کنند الگو بگیرد. ضعف تولید متن و تولید کتاب در این حوزه کاملاً مشهود است و ما اگر بخواهیم کاری کنیم ابتدا باید بحث تقویت پژوهش در حوزه هنر را دنبال کنیم.

از شما بابت وقتی که در اختیار ما گذاشتید ممنونیم.



نگاهی به نشریات طنز و فکاهی سال اول پیروزی انقلاب اسلامی (۴)

یکی به نعل یکی به قطب زاده!

بهزاد توفیق فر

پژوهشگر



با توجه به اینکه عملکرد ضعیف و مدیریت پرمدها اما بی خاصیت دولت موقت، هر روز بیشتر از دیروز توی ذوق جامعه انقلابی سال ۱۳۵۸ می زد، بهلول به عنوان اولین نشریه طنز منتشر شده که توانسته بود از یک توقیف دولت موقت جان سالم به در ببرد، تلاش داشت اندک اندک جهت گیری خود را به سمت و سویی که آینده بهتری برایش متصور بود تغییر دهد. این نشریه از دفاع کامل از دولت به سوی نقدهای جدی تر و نشستن در جایگاه منتقد دولت حرکت کرد اما نه چنان با سرعت و عمیق که دوباره توقیف شود. این حرکت با مظلوم نمایی و تکرار شعار «ما خیلی مظلومیم که توسط دولت موقت توقیف شدیم» بود. همزمان، حدس و گمان هایی را که درباره کاندیداهای اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری در جامعه وجود داشت دنبال می کرد و تلاش داشت تا با ارتباطات درون و برون سازمانی؛ و به دست آوردن نظرات جامعه، حدس بزند که چه کسی یا چه کسانی شانس بیشتری برای رییس جمهور شدن دارند و با کاریکاتورها و تیتراژهای مثبت از آنان حمایت کند یا حتی برایشان رپرتاژ آگهی طنز منتشر کند. یکی از این افراد، صادق قطب زاده، رئیس وقت رادیو و تلویزیون ملی (سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی فعلی) بود. گرچه پیش از این و در درگیری های قطب زاده و بازرگان، بهلول علناً طرف بازرگان را گرفته بود.

خوانندگان زن خیال بر گشتن دارند!

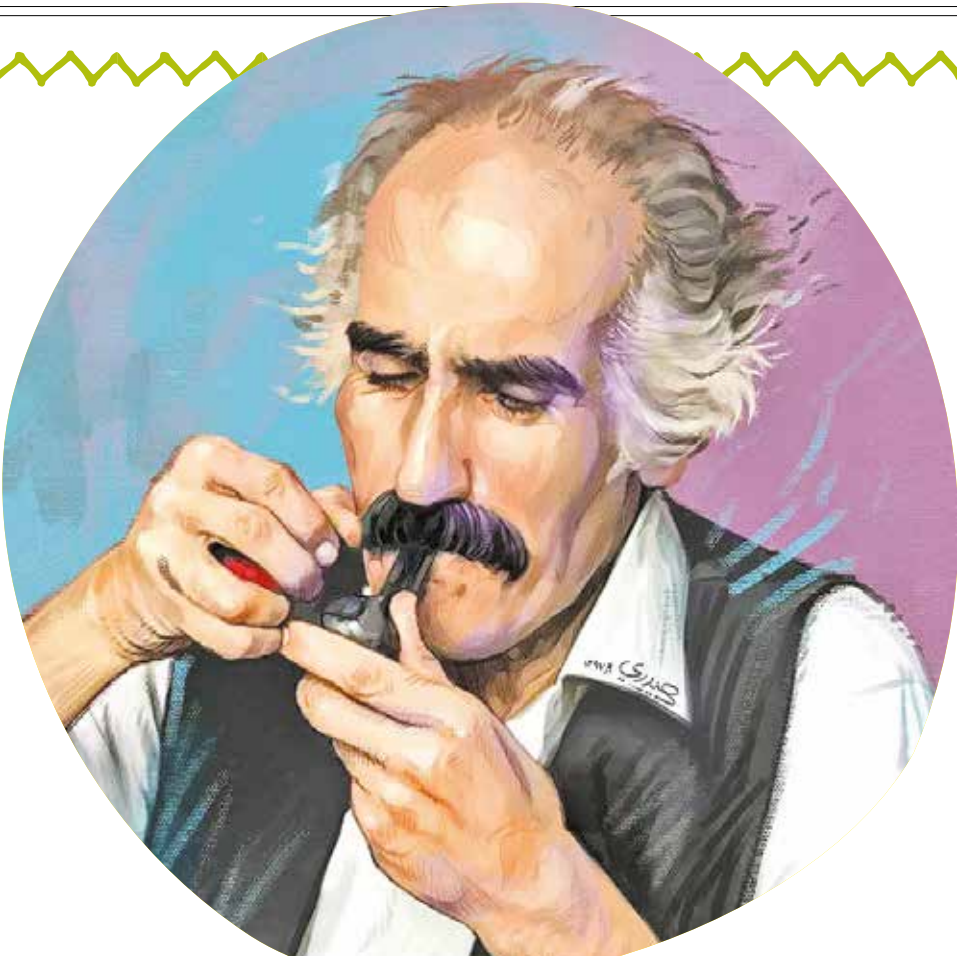


بازرگان و دولت موقت اصرار داشتند که همه امکانات رادیو و تلویزیون ملی باید در دست در خدمت بیان نکات مثبت درباره دولت موقت و انتشار اعلامیه ها و نقطه نظرات دولتمردان برآمده از نهضت آزادی باشد و در واقع نقش معاونت رسانه ای دولت موقت را بازی کند. قطب زاده اما تلاش می کرد از همین ابتدای کار، ضمن کشتن گریه در ورودی حجله، سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران را نهادی نه تنها جدا از دولت، بلکه بالاتر و بالاتر دست دولت نشان دهد و جایبندازد. در این جنگ سرد، بهلول سعی داشت تا میانه را بگیرد اما اگر قرار بود غش کند، حتماً سمت قطب زاده غش می کرد. قطب زاده سر پرسودا، رفتار سلبریتی وار و منابع مالی و رسانه ای داخلی و خارجی قابل توجهی در دست داشت. احمد سکاکی صاحب امتیاز و مدیرمسئول بهلول در شماره ۳۱، شانزده دی ماه سال ۱۳۵۸ نوشت:

«وقتی روزنامه ها نوشتند عباس امیرانتظام (۱) ممکن است با آمریکا روابطی داشته باشد آقای بازرگان در سخنرانی هایشان می گفتند مطبوعات چه تمهت های ناروایی به همکاران صدیق می زند. عده ای [هم] با چوب و چماق به دفاتر مطبوعات و حتی به بساط روزنامه فروشی ها حمله می کردند که تاکنون کسی نمی دانست از کجا می آیند ولی حالا می توان گفت بدون شک دارودسته آقای امیرانتظام و جاسوسان دیگری نظیر ایشان بوده اند و به این وسیله می خواستند صدای مطبوعات را در گلو خفه کنند که با نهایت تأسف باید بگوییم تا اندازه ای هم موفق شدند.»

اما هر دو - هم بازرگان و هم قطب زاده - و هم بسیاری از جناح ها و گروه های نسبتاً انقلابی! یا غیرانقلابی، هنوز نگاهشان به خارج از کشور و جلب حمایت بیرونی بود. حتی امید بسیاری به ایرانیان خارج از کشور داشتند تا هم رأی شان را به نفع خود جلب کنند و هم آنها بتوانند با جلب و جذب رأی توده مردم، امکان موفقیت و دستیابی به جایگاه ریاست جمهوری را بالاتر ببرند. البته که این دومی، با توجه به نقش تبعیدی ها و انجمن های اسلامی دانشجویان خارج از کشور در انتقال پیام های امام خمینی (ره) به داخل کشور و مهمانداری آنان در مدت تبعید حضرت امام (ره) در نوفل لوشاتو، پُر بیراه نبود.

دیگر کاندیدای احتمالی ریاست جمهوری، ابوالحسن بنی صدر بود. بنی صدر در تیرماه ۱۳۵۸ معاون وزیر اقتصاد دولت موقت و پس از استعفای دولت موقت در آبان ماه همان سال، همزمان به سمت وزیر اقتصاد و دارایی و سرپرست وزارت امور خارجه شد.



به بهانه سالروز درگذشت استاد ابوالفضل زرویی نصرآباد

ملانصرالدین حکیم

زهرا فرقانی

نویسنده و طنزپرداز



ابراهیم کاظمی مقدم
نویسنده و طنزپرداز

طنز تربیتی بچه زرنگ

مروری بر انیمیشن
بچه زرنگ، بهترین انیمیشن
چهل و یکمین جشنواره فیلم فجر



امروزه مقالات علمی زیادی بر لزوم استفاده از طنز در تربیت و حتی آموزش و پرورش تأکید می‌کنند. البته برای دانستن این نکته لزومی به مطالعه این مقالات نیست و کافی است به تأثیر پویانمایی‌های مناسب سنین پایین بر روی کودکان دقت کرد. هالیوود سال‌ها پیش شروع به استفاده از طنز در انیمیشن‌های خود کرد که نمونه‌های محسوس آن برای سنین ما تام و جری و میگ‌میگ و ... است. امروزه هم که با کمک همین انیمیشن‌ها، به صورت کامل کودکان جهان را در قرضه خود گرفته است.

استفاده از طنز در تربیت قرن هاست در ایران اسلامی در کتاب‌های عبید و گلستان سعدی و مثنوی معنوی و ... استفاده می‌شد و مکتب‌خانه‌ها از آن استفاده می‌کردند. این روزها اما جای خالی تولیدات بومی طنزی که مطابق با ذائقه نسل جدید باشد، کاملاً محسوس است. البته کار برای کودکان منحصر در پویانمایی نیست، اما قطعاً یکی از تأثیرگذارترین آن‌ها است. علاوه بر این نسل جدید انس زیادی با داستان و شعر مکتوب و یا حتی صوتی ندارند. ضمن این که آثار مکتوب با توجه به آموختن سواد در هفت سالگی، بسیار دیروارد عرصه تربیت کودکان می‌شوند. در صورتی که پویانمایی از سنین بسیار پایین این کار را انجام می‌دهد.

گروه «هنر پویا» با ساخت پویانمایی‌های «شاهزاده روم»، «فیلشاه» و این بار با انکار پویانمایی «بچه زرنگ» نشان داد به این اصل اساسی و مهم دقت و توجه کامل دارد و به خوبی از پس استفاده از طنز در تربیت برآمده است. صحنه‌های تقابل کودک با زنگوش و سربازان در شاهزاده روم و تقابل بهتر موش و فیل و فیل و فیلبلان در فیلشاه به حدی زیبا بودند که بعضاً مخاطب بزرگسال را نیز همراه می‌کردند. ضمناً این گروه همواره نشان داده در تلاش است فرهنگ و ارزش‌های بومی ایران اسلامی را برای کودکان بازگو نماید و صرفاً یک پویانمایی برای سرگرمی کودکان نیست.

داستان بچه زرنگ داستان کودکی است که تحت تأثیر همین پویانمایی‌های خارجی، قهرمانی و پیروزی را در راه و روش خیالی و لباس و ابزارهای خاص می‌بیند. این کودک که محسن نام دارد طی خط داستانی و با آشنا شدن با موجوداتی مثل بیرمنقرض شده مازندران و قلب جنگل به جایی می‌رسد که در سیر تربیتی او لازم بوده است. نکته مهم همین است که این سیر تربیتی با استفاده از طنز موقعیتی و صحنه‌های خنده‌دار، کودک را به تماشای ادامه داستان وامی‌دارد.

حضور ببر مازندران با صدپیشگی هومن حاج‌اللهمی توانست صحنه‌های خنده‌دار و زیبایی را خلق کند. ابهت ببر و تضاد به وجود آمده از قرار گرفتن او در شهر و لحظاتی که این ابهت را از بین می‌برد یک دوگانگی خنده‌دار را برای مخاطب ایجاد کرد که طنز زیبایی را به تصویر کشیده بود. اگرچه صدا نتوانست به خوبی روی شخصیت ببر منقرض شده بنشیند و این مشکل در انیمیشن فیلشاه هم برای نگاهبان فیل‌ها به چشم می‌خورد، اما طنز تصاویر و دیالوگ‌ها این مشکل را به خوبی پوشش داده بود.

نکته‌ای که این اثر را متمایز از آثار هم‌چون محله گل و بلبل و بالش‌ها و خیلی از آثار دیگر کرده، زبان طنز قابل فهم برای کودکان است. دغدغه‌های فکری نویسنده همواره در آثارش نمایان است و سختی کار نوشتن طنز برای کودکان همین جاست. نویسنده‌ی کودک باید مراقب باشد این دغدغه‌ها اثر را به سمت یک طنز بزرگسال که با زبان کودکانه نوشته شده، نبرد. مشکلی که در آثار اخیر عموپورنگ و حتی برخی برنامه‌های شبکه پویا مثل پویانمایی پچرخ تا پچرخیم به شدت به چشم می‌خورد.

ویژگی مثبت دیگر بچه زرنگ دغدغه‌مند بودن سازندگان آن است. سازندگانی که فقط قرار نیست یک اثر نمایشی خوب را تحویل نسل جدید بدهند. بلکه می‌خواهند اندیشه و فرهنگ تمدنی ایرانی-اسلامی خود را به این زبان به نسل بعد منتقل کنند. همین اصل باعث شده بچه زرنگ، همبای رقبا هالیوودی پر از نمادگرایی باشد. با این تفاوت که نمادگرایی در راستای مثبت آن استفاده شده است.

و نقیضه‌ها و اخوانیه‌ها و حتی آثار محاوره‌ها و از جمله مثنوی صمیمانه‌ی «بامعرفت‌ها» هر بار بخشی از توانمندی و هنر زرویی را به نمایش می‌گذاشت و لذتی تازه به کام مخاطب می‌چشانند. او در مرثیه و آثار آیینی هم قلمی پخته و بیانی شیوا همراه سوزی از جان برآمده داشت که بر جان می‌نشست. آثاری مثل «ماه به روایت آه» و «مرثیه دست» که در رثای حضرت ابوالفضل گفته شده شاهدهی بر این مدعا است. هر چند خود معتقد بود طنز گفتن از مرثیه سرودن دشوارتر است. چرا که طنز شیرین بیان کردن یک واقعه تلخ است و مرثیه بازگو کردن یک تلخی.

حتی «رفوزه‌ها» که مجموعه‌ی طنزهای زرویی در طی سال‌ها فعالیت مطبوعاتی اوست علی‌رغم تصویری که از طنز مطبوعاتی وجود دارد نه آثاری زمان‌دار و دم‌دستی‌اند و نه سوزهایی سوخته و تاریخ‌گذشته. به قول خودش تا جایی که می‌شده هرگز مطلبی که دلی نبوده را ولو در ستون‌های روزانه مطبوعات منتشر نکرده. این است که بلاغت کلام و نوآوری در سبک و کاربرد شگردهای طنز و انتخاب سوزهای هوشمندانه، این اثر را نیز به گونه‌ای ماندگار کرده که اسیر زمان خود نشده و امروز هم قابلیت آن را دارد که یک نفس بخوانی‌اش و به انتها برسانی و باز خواندن از سرگیری و هر بار از خواندنش حظ ببری.

زرویی معلمی ست که با سخن غرزش و با تمامی آثار مکتوب و هر آنچه از او به یادگار مانده من جمله نخستین شب طنز کشور که با عنوان «در حلقه رندان» برای طنزپردازان و مخاطبین طنز نامی آشناست، هنوز در دل اهالی هنردوست این ملک زنده است و هنوز همچون حکیمی دانا و زنده به طنز و نکته‌پردازی مشغول است و استادانه شیوه سخن به مخاطب می‌آموزد.

حکیمی با تخلص ملانصرالدین.

می‌گویند آرش یکبار جان در چله‌ی کمان نهاد و آن را کشید تا مرزهای ایران را از تعرض تورانیان حفظ کند. می‌گویم شاعر هر بار بخشی از جان شیرین در جوهر قلم می‌نهد و بر کاغذ می‌رقصاند تا بخشی از مرزهای ادبیات این ملک را از هجمه‌ی فرهنگ بیگانه در امان دارد و زرویی چنین شاعری بود. کسی که در جوانی ماهی امید طنزپردازان شد و به قول کیومرث صابری (گل آقا) قلم عبید را بدست گرفت و همین جمله کافی ست برای آنکه بدانیم ابوالفضل زرویی چه گوهر صیقل خورده‌ای بوده در زمانه‌ی ما. گرچه گاه خرف بازاریش را می‌شکست و خون در دل لعشش موج می‌زد. بگذریم ...

او ضمن اینکه به روستازاده بودن خود افتخار می‌کرد، می‌گفت روستاییان یک شرم و خودکم‌بینی دائم دارند. من می‌گویم شرم نه، ادب و نجابت و اصالت و مهربان ذاتی و سال‌ها شهرنشینی ذره‌ای گرد بر تابناکی این روح بلند نشانند و تا پایان حیات همچنان متواضعانه آنچه را از حکمت آموخته بود، جرعه-جرعه با بیان نجیب طنزی خیرخواهانه و نقدی اصلاحگر بر جان مخاطب می‌نشانند.

زرویی بیش از یک استاد بود. کسی که طنز را معنایی تازه بخشید و آن را با سبکی نو احیا کرد و هر بار سبک و قالب جدید را تا جایی پیش برد که مخاطب همچنان تشنه بماند و باز راه خلاقانه‌ای دیگر در پیش می‌گرفت. از طنز سرودن در قالب شعر نو که کمتر کسی جسارت رفتن به سمت آن را داشت تا برگردان حکایات کهن به زبان طنز (غلاقه به خون‌ش نرسید) تا نقیضه بر تذکرةالاولیای عطار (تذکره-المقامات) که نشان از تسلط او بر متون کهن داشت و هر بار یکی از مسئولین و وزرا را مورد ترقف قرار می‌داد؛ اما نقد زبردستانه او در این اثر چنان جذاب بود که حتی مخاطب مستقیم تذکره‌ها هم از خواندنش لذت می‌برد. سایر آثار او مثل نثر طنز قاجاری (خاطرات حسنعلی خان مستوفی)



سید مهدی موسوی
طراح

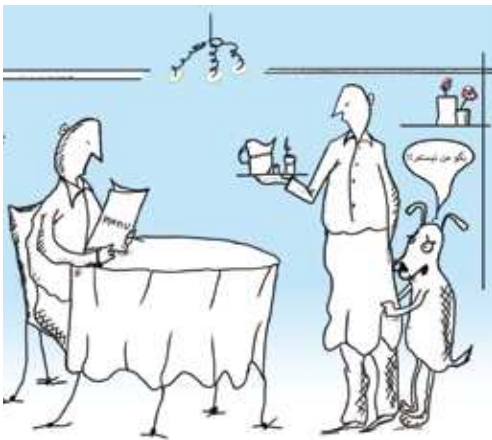


زمین خورده

علی اکبر مدرس زاده



ای لشکر آس و پاس خوردید زمین
با آتیمه اسکناس خوردید زمین
با ما نزنید حرفی از جنگ و نبرد
وقتی جلوی حماس خوردید زمین



سگ خوری در کره جنون ممنوع می شود

مهدی یوسفی
کاریکاتوریست

ممنوع شد!

صامره حبیبی



نگو دارد ثمر! سگ خوردنی نیست
کبابش را نخور! سگ خوردنی نیست
غذاهای سگی...؟ حالم بهم خورد
نمی دانی مگر! سگ خوردنی نیست

طنز
تقویم تاریخ

قطعنامه ساطوری کردن فلسطین

بهزاد توفیق فر

نویسنده



۱۳۲۴ (۱۹۴۷): تصویب طرح تقسیم فلسطین به دو منطقه عربی و یهودی در سازمان ملل

هفتاد و شش سال پیش در چنین روزی، قطعنامه ۱۸۱ سازمان ملل، معروف به قطعنامه تقسیم، تشکیل دولت عربی و یهودی در مرزهای فلسطین را تصویب کرد. براساس این طرح قرار شد تا ۴۷ درصد کشور فلسطین به ۷۰ درصد ساکنان فلسطینی آن و بقیه فلسطین به ۳۰ درصد یهودیان آواره، داده شود. این یهودیان آواره از کجا آمده بودند؟ آهان! سال ۱۲۷۶ شمسی (۱۸۹۷ میلادی) اولین کنفرانس صهیونیسم توسط تئودور هرتسل تشکیل و قرار شد سرزمین مقدس را بگیرند برای خودشان کشور درست کنند. اما در طول چهل سال، علی رغم تلاش شبانه گروه‌های تروریستی صهیونیستی مانند هاگانا، هاشومیر، ملات، اپگوز و غیره؛ تعداد یهودیان فلسطین از سه درصد بالاتر نرفت. در نتیجه آژانس یهود از هیتلر خواست تا یهودیان را از اروپا آواره کند و همزمان برای ایجاد انگیزه بیشتر! چندتا از یهودی‌های درجه سه (مثل لهستانی‌ها) را بکشد. همزمان بقیه کشورها هم که ربطی به آلمان نداشتند، یهودیان خود را آواره شدند. باز هم همزمان، انگلیسی‌ها که تا دیروز سه وعده در روز می گفتند جمع کنید بروید به گوشه دنیا توی فلسطین کشور خودتان را می دهیم، برای داغ کردن بازار، بیوه گفتند به یهودیان آواره ویزای فلسطین نمی دهیم و دلمان برایشان تنگ می شود. حتی چندتایشان را فرستادند ایران. از آنطرف، همان گروه‌های تروریستی که در کار انگیزه بودند، کمی هم به پاسگاههای پلیس انگلیس در فلسطین انگیزه دادند و انگلیسی‌ها چنان زجه مویه‌ای راه انداختند که نکو. برخی کشورهای عرب هم از فعالیتهای انگیزشی این گروه‌ها در فلسطین به سازمان ملل شکایت کردند. در نتیجه انگلیس تصمیمگیری درباره فلسطین را به سازمان ملل واگذار کرد!! و سازمان ملل هم حُب، تشکیل جلسه داد و همینطور که داشت می گفت «نه به جنگ!» ناگهان آمریکا طرح «دو دولت» را از زیر میزش پیدا کرد و گفت این مال کیه؟ همه دستهایشان را بردند بالا و طرح تصویب شد.



۱۹۴۷: سازمان ملل سر به دیوار ندیده گذاشته و اشک تمساح می ریزد و به وضوح به طرف یهودیان غش کرده است. درکنارش، طرح «دو دولت» روی فلسطین «جان زمین است» (جان کالینز، کانادا).

۱۳۸۹ (۲۰۱۰): شهادت مجید شهریاری دانشمند ممتاز ایرانی

راستش را بخواهید مجید شهریاری خودش همه دلایل ترورش را داشت. از دانشگاه امیرکبیر لیسانس گرفته بود با بهترین نمره. از دانشگاه شریف فوق لیسانس گرفته بود با بهترین نمره. از دانشگاه امیرکبیر، دکترا گرفته بود با بهترین نمره! آن وقت با بهترین نتایج علمی و تعداد بالای پروژه‌های موفق ملی و بین‌المللی و چندین مقاله علمی پژوهشی هم به درجه استادی دانشگاه امیرکبیر رسیده بود. آخه آدم هم اینقدر علمی؟! اینقدر پژوهشی؟! حتی با اینکه می دانست چه عواقبی در انتظارش هست، چندین دانشجوی دکترا را راهنمایی کرده بود تا آنها هم با بهترین نمره دکترایشان را بگیرند. تازه داشت برای کشف و تولید رادیوداروها و تولید برق و کمک به کشاورزی کشور و چندتا کار مفید دیگر هم تلاش می کرد. یعنی چه!!



کار می‌شکند مثل قند شکن (زیاد است، آن را علنی کرد. هر کس از راه می‌رسید می‌گفت نمی‌شود اما در سال ۸۲ به ثمر نشست و دهان بازمانده از تعجب منتقدان را ایزوگام کرد.

آمریکا در حالی که از گوشش دود بلند می‌شد و کمی دارای التهاب و سوزش شده بود دکمه‌ی تحریم علمی ایران را فشار داد و درج مقالات علمی ایران را ممنوع کرد، اما دکتر و دوستانش با زبان درازی بسیار باز هم پیشرفت کردند و گوسفند شبیه‌سازی شده‌ی رویانا را به دنیا آوردند. آمریکا، ابرقدرت جهان که دید زورش به ایران نمی‌رسد در خود مچاله شده و از گوشه‌ی تصویر خارج شد.

سرانجام در سال ۸۴ با فشارهای درونی‌ای که از چند جهت به موساد وارد می‌شد، فشار پشت تخم چشم، فشار حلقی و عروقی، موساد مجبور شد دکتر را ترور بیولوژیک کند. وی نیز در این مورد مقاومت نکرده و شهادت را بفل کرد.

خبریده (به گفته‌ی نابارورها) که باعث اعتلای نام جمهوری اسلامی ایران در عرصه‌های بین‌المللی شد و ثابت کرد که کار نشد ندارد، کسی نیست جز دکتر سعید کاظمی آشتیانی.

مغزهای بزرگ زنگ‌نزنه (۴) / زندگی نامه شخصیت‌های اثرگذار به زبان طنز

اولش سین دارد

فیروزه کوهیانی

طنزپرداز



که جمع می‌شدند، به جای مهمانی و دیرین دیرین راه انداختن، گروه تشکیل می‌دادند مثل گروه جهاد پزشکی که در سال ۶۱ تاسیس کردند. حضوری پررنگ نیز در فعالیت‌های علمی، چاپ مقاله و کتاب، برگزاری جشنواره‌های علمی، داوری جشنواره‌ها و سردبیری مجله‌ی علمی پژوهشی یاخته داشت.

او که معتقد بود باید ایران را به جایی برسانیم که به جای نفت علم بفروشد، آن هم بشکله‌ای، تصمیم گرفت به ندای "بیا من رو بگیر" بورسیه‌ها، جواب منفی دهد و دکترایش را در رشته‌ی جنین‌شناسی از دانشگاه تربیت مدرس بگیرد، بلکه همین تربیت مدرس خودمان. مثل بعضی‌ها نبود که یک عمر، تور دانشگاه خارجی گردی راه بیندازند و آخرش هم با یک امضا دهان ما را تعلیق کنند.

بعد از پایان تحصیل دست روی دست گذاشت و نگفت: کو کار؟ برای کاربردی کردن علم و دانشش در درمان بلند شد، دو قدم همت کرد و پژوهشکده‌ی رویان را تاسیس کرد. حالا هی شما برای برداشتن یک لیوان آب دو قدم تا آشپزخانه نروید. با تاسیس پژوهشکده و گسترش روش‌های پیشرفته‌ی درمان ناباروری توانست جلوی فرار ارزها از کشور را بگیرد. به گفته‌ی محققان زوج‌ها بعد از گفتن آخیش به این پژوهشکده هجوم آوردند.

در آنجا توانستند تولید و تکثیر و انجماد سلول‌های بنیادی جنینی و همانند سازی را هم رقم بزنند و نام ایران را سرزبان‌ها بیندازند. بالاخره بعد از سال‌ها تلاش به دانشی رسیده بودیم که در انحصار برخی کشورها بود. خسیس‌ها حتی نمی‌دادند نگاهش کنیم. با گفتن مال خودمونه (انگار ارث باباشونه) فناوری سلول‌های بنیادی را قایم کرده بودند.

دکتر، پروژه‌ی همانند سازی را مخفیانه و دور از چشم همه در پستو آغاز کرد، بعد از مدتی با اینکه می‌دانست حسود و کارشکن (چیزی که

وی با در کردن توپ تحویل سال در فروردین ۱۳۴۰ چشم به تهران گشود. به گفته‌ی شاهدان با به دنیا آمدنش انفجار کوچکی در اتاق رخ داد و دود سیاهی همه جا را فراگرفت، چرا که زمان گرفتن پایش توسط قابله و بیرون کشیدنش، مشغول انجام دادن یک آزمایش علمی بوده است. خوشبختانه سر به هوایی قابله در این حادثه تلفات نداشت ولی شما موقع به دنیا آوردن نوزاد حواس تان باشد، شاید مشغول ساخت بمب اتم باشد. از همان ابتدا بسیار دقیق و اهل اندازه‌گیری بود به طوری که مقدار مواد مغذی درون شیر می‌گفت، تعداد دفعات می‌کرد. تعداد دفعاتی که پوشکش باید عوض شود و تعداد آروغ‌های بعد از ششیرش را نیز براساس میزان شیر که خورده بود تنظیم می‌کرد. به گفته‌ی نویسنده، روی برنامه‌ای که چیده بود، پیش می‌رفت، هر وقت گرسنه‌اش می‌شد شیر می‌خورد (انگار بقیه هر وقت گرسنه‌شان می‌شود دستشویی می‌کنند، معلوم نیست این نویسنده‌ها را از کجا می‌آورد).

دوران کودکی اش را با لوله آزمایشگاه، لام، بشر، کیف حمل نمونه با کیت، دسته فیلدوپلاتین و اسپاچولای پلاستیکی طی کرد. با اینکه علاقه‌ای به قالی شویی نداشت، اما لول می‌برد، لول می‌آورد. در واقع در کار جابه‌جایی اعلامیه بود.

از بچه‌های فیروزکوه و دماوند نبود چون بلافاصله بعد از رفتن به دانشگاه به انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه‌ها خورد. همه در حال بشکن زدن بودند اما او با سری که از تاسف تکان می‌داد به جنگ رفت و مشغول امدادسانی شد. بالاخره بعد از ۱۱ سال کارشناسی ارشدش را در رشته‌ی فیزیوتراپی گرفت بدون اینکه برای ۲۵٪ آویزان استاد شود. نبوغ‌زاده (کسی که با نبوغ زاده شده) با ورودش به دانشگاه تدریس را نیز شروع کرد. هر جا فعالیتی بود پای یک او در میان بود.

بچه مثبت (به گفته‌ی همان آویزان‌های محتاج ۲۵٪) با دوستانش

اصلا چرا دعوا کنیم؟

فرشته پناهی

شاعر



جنگ یعنی چه بیا تا صلح را معنا کنیم
با زبان خوش بگو، اصلا چرا دعوا کنیم؟

تا که باب گفتگو باز است، جنگیدن چرا؟
صلح را با دیپلماسی می‌شود برپا کنیم

فوق فو قش احم کن یا پرت کن خودکار را
بی‌هزینه، شاد و سرخوش عهد را امضا کنیم

مردم از صرف هزینه خسته‌اند از این جهت
راه حلی ساده و کم‌خرج تر پیدا کنیم

سایه‌ی جنگ از سرما دور خواهد شد اگر
دستها را ناپس و شبک و مجلسی بالا کنیم!

هرچه داریم عینهو لوتی مرمان قدیم
با ادب تسلیم پیش لشکر اعدا کنیم

مردم مستضعف دنیا به ما چه؟! لازم است
توی قلب کد خدا راه نفوذی وا کنیم

در جواب نیش بازش پاسخ آمد: زارت! بومب!
درس عبرت شد ما با خنده‌ی بیجا کنیم!

دیپلماسی آخرش ماسید روی صورتش؛
خنده راول کن بیا قدر توان دعوا کنیم

نقیضه ضرب‌المثل (۳)

کره را روغن کرده!

فروغ زال

نویسنده و طنزپرداز



در روزگاران قدیم مردم روستایی تصمیم گرفتند یک نفر از اهالی را به نمایندگی از خود انتخاب کنند تا به شهر برود و کره‌هایشان را بفروشد. مشتی بابک و پسرجهاندار و جمعی دیگر که رجال سیاسی به حساب نمی‌آمدند، داوطلب شدند. بدون اینکه برای کسی سوال شود چرا کار خرمالی‌ای مثل کره فروشی در شهر باید این قدر داوطلب داشته باشد، قرار شد انتخابات برگزار و شایسته‌ترین فرد برای این کار انتخاب شود.

به خاطر اینکه بین مردم پخش شده بود پسر جهان‌دار بین صف خریداران کره دیوار می‌کشید رای نیامورد. مشتی بابک که مراکز آمار احتمال رای آوردن بالاتری را برایش اعلام کرده بودند مورد اجماع چند نفری قرار گرفت و انتخاب شد.

صبح روز بعد مشتی بابک کره‌های مردم را سوار بر لیموزین تشریفاتی اش کرد و به شهر رفت. او لیموزین را برای شأن بالای کره‌های مردم روستا اجاره کرده بود که لایق بهترین‌ها بودند.

وقتی مشتی بابک به شهر رسید با خودش گفت بهتر است اول گلوبی تازه کنم تا بعد بتوانم با صدای رسا کره‌های مردم شریف روستایم را بفروشم. به قهوه‌خانه‌ای رفت و خواست تا برایش چای بیاورند ولی آن‌ها tea داشتند. مشتی بابک به زبان سربازی رفت و یک ترم ثبت نام کرد تا بتواند زبانی یاد

بگیرد که بشود با آن چای بخورد و گلو تازه کند و کره‌های مردم را بفروشد.

شهریه کلاس زبان زیاد بود و البته tea را هم در ترم دوم معنی می‌کردند و این خیلی زمان می‌برد. مشتی بابک به خاطر اینکه مردم هزینه کمتری بابت خدمات فروش کره بدهند، تصمیم گرفت یک مترجم همراه استخدام کند تا هم کیفیت را برایش حمل کند و هم بتواند جای بخورد و گلوبی تازه کند و کره‌های مردم شریف روستایش را بفروشد.

مترجم همراه به مشتی بابک پیشنهاد کرد کیچ آموزش بازرگانی و فروش محصولات را هم تهیه کند تا بعد از چای خوردن و تازه شدن گلو، علاوه بر صدای رسا، بازاریابی خوبی برای فروش کره‌های مردم روستا داشته باشد.

مشتی بابک همه این کارها را کرد. وقتی خواست کره‌ها را بفروشد دید از گرمای هوا آب و تبدیل به روغن شده‌اند و روغن دیگر خریداری در شهر نداشت. وقتی دید قرار است دست از پا درازتر به روستا برگردد، تصمیم گرفت پایش را هم دراز کند تا این اتفاق نیفتد. با راهنمایی مترجم همراهش حزب کره‌فروشان روغن دوست را تاسیس کرد. مترجم همراهش زودتر به روستا رفت و ستاد استقبالی برای مشتی بابک، رئیس حزب کره‌فروشان روغن دوست ترتیب داد. مردم روستا با خوشحالی به پیشواز مشتی بابک رفتند و او را روی دستشان بلند کردند. همین که مردم ظرف‌های روغن را دیدند، با شعار «مشتی بابک چه کرده- کره‌ها رو روغن کرده» او را روی زمین انداختند و قبض خدمات کره‌فروشی را هم در دهانش فرو کردند. مشتی بابک عین مار کبری قبض را قورت داد و پس نداد تا در انتخابات بعدی کره‌فروشی بازم بتواند شرکت کند.



راه و رسم گلابی‌گری قسمت چهارم

بخندید، موافق باشید و رشد کنید

محمد رضا شهبازی

طنزپرداز



در سه قسمت قبلی درباره راههای مقدماتی رشد و موفقیت سیاسی حرف زدیم و حالا در قسمت چهارم دوراه مهم و نکته حیاتی را گوشزد می‌کنیم.

● بخندید

فکر می‌کنید لبخند زدن، خندیدن، قهقهه زدن یا حتی روی زمین خرگشت زدن بعد از شنیدن یک جوک بی‌مزه از رئیس یا مدیرتان کار نشدنی و مسخره‌ای است؟ پس گوش کنید:

هیچ فکر کرده‌اید جوک‌ها چطور بوجود آمده‌اند؟ اولین باری که یک نفر چیزی تعریف کرد و یک نفر دیگر خندید، این فرایند چگونه طی شد؟ شنونده طبق چه پروتکلی فهمید الان باید بخندد؟

شما در برابر جوک‌هایی که مدیرتان تعریف می‌کند، حالت اولین نفری را دارید که اولین جوک تاریخ را شنیده. او هیچ الگویی برای خندیدن نداشته! هیچ فریبه اجتماعی و سابقه عرفی و الگوی زبانی و عادت جمعی نبوده که به او گوشزد کند در این موقع باید بخندد. حتی چیزی که او به آن خندیده اسم نداشته! مثلا گوینده نگفته «این جوک رو شنیدی؟» تا شنونده بصورت ناخودآگاه پذیرش ذهنی نسبت به بامزه بودن آن داشته باشد. او چیزی شنیده، تصمیم گرفته بخندد و خندیده. شما باید تصمیم بگیرید به جوک‌های بی‌مزه بخندید. همین!

مهم نیست که قبلا کسی نخندیده. مهم نیست که جامعه به این حرف نمی‌خندد. مهم نیست که در طبقه‌بندی محاورات این گفته در زمره لطیفه‌ها دسته بندی نمی‌شود. به درک! شما باید بخندید و خواهید خندید.

● تمرین:

یکی از راه‌های تسلط بر توانایی خندیدن و تبدیل خنده به یک واکنش کاملا خودآگاه، واکنش معکوس است. تمرین کنید از این به بعد به حرف‌های فوق‌العاده بی‌مزه بخندید و از آنطرف، در مقابل خنده‌دارترین جوک‌هایی تفاوت بمانید.

برای شروع از کمدی کلاسیک شروع کنید. فیلم‌های چارلی چاپلین را بگذارید و با اخم به آن زل بزنید. فیلم‌های لورل هاردی را بگذارید و هی به آنها خیک و لاغر زدن بگویید. به هارول لوید فحش بدهید! آن روزی که که با دیدن چهره چاپلین بر صفحه تلویزیون لیوان را پرت کردید و صفحه آن را شکستید، خنده به یک واکنش کاملا خودآگاه در شما تبدیل شده است و می‌توانید این تمرین را قطع کنید.

تاریخ کرموی جهان (۴)

رررررررررر!

فرزانه صنیعی

طنزپرداز



اگر از مردم بپرسید به نظرتان بزرگ‌ترین کرمی که ایتالیا در طول تاریخ جهان ریخته چیست، نهایت چیزی که به فکرشان می‌رسد متلک ماتراتزی به زیدان در فینال جام جهانی ۲۰۰۶ است. در واقع سخت‌است بپذیریم کشوری که خاستگاه بزرگانی چون پپ گواردیولا، پاستا آلفردو و حمید معصومی نژاد بوده است اهل کرم ریختن باشد. ولی واقعیت چیز دیگری است.

اوایل قرن بیستم بود که ایتالیایی‌ها احساس کردند نیاز به زمین کشاورزی دارند و در نواحی طرابلس و سیریری نایکا در شمال آفریقا، زمین زیاد پیدا می‌شود. پس رفتند و آن مناطق را از امپراطوری عثمانی گرفتند و اسمش را هم گذاشتند لیبی ایتالیا. حالا یک عالمه زمین بی‌صاحب دم دستشان بود که می‌توانستند حالش را ببرند. البته ماقضیه را خلاصه کردیم. مفصل‌ترش اینطوری است که یک عالمه زمین صاحب‌دار دم دستشان بود که می‌توانستند آن را بی‌صاحب کنند و بعد حالش را ببرند.

امروزه همه می‌دانند که حمله یک کشور غربی نه تنها چیز بدی نیست بلکه می‌توان از میان لشکر دشمن خواستگار خوب پیدا کرد و نگران چیزی هم نبود چون آنها با مردم کاری ندارند و مشکلشان با حکومت است. اما آن زمان بیشتر ساکنان لیبی قبایل بدوی بودند و تویتر هم هنوز اختراع نشده بود، به همین دلیل مردم اطلاع نداشتند که حمله یک کشور غربی چقدر می‌تواند برکات داشته باشد. لذا شروع به مقاومت کردند و ایتالیا هم ناراحت شد که حق هم داشت. فکر کن چند هزار کیلومتر راه بکوبی و بیایی این سر دنیا آن وقت در برابر مقاومت هم بکنند. واقعا که.

ایتالیا هم برای شکستن این مقاومت راه‌های مسالمت‌آمیزی مثل آتش زدن محله‌ها و مثله کردن افراد و احوالپرسی بیش از حد صمیمانه با نومیس مردم لیبی را در پیش گرفت. یک ژنرال ایتالیایی برای مبارزه با مقاومت لیبی چیزی به اسم دادگاه پرنده اختراع کرده بود، اینطوری که مظنون را با هواپیما شناسایی می‌کردند، با هواپیما سر و قتش می‌رفتند، او را سوار هواپیما می‌کردند و به دادگاه می‌بردند. اگر آدم وجدان داشته باشد، فقط پول بلیط هواپیما را که حساب کند، می‌فهمد ایتالیایی‌ها چقدر برای مردم لیبی خرج می‌کرده‌اند. اصلا شما بگو بلیط اکونومی بدون پذیرایی.

البته با ورود ایتالیایی‌ها، کشور لیبی پیشرفت‌های چشمگیری هم کرد و در زمینه‌های مختلف، اولین کشور جهان شد، مثلا اولین کشوری که به طرز موفقیت‌آمیزی مورد حمله‌ی هوایی قرار گرفت. ایتالیایی‌ها به عقاید مذهبی مردم لیبی هم خیلی علاقه نشان می‌دادند. تا جایی که یکی از ژنرال‌های ایتالیایی داده بود نام پیامبر اسلام را در قصرش کنده‌کاری کنند، البته روی سنگفرش کف آن. احتمالا هدفش این بوده که در راستای احترام به سایر عقاید هر روز از روی آن بپرد، اما متأسفانه معمار قصر کنده‌کاری مربوطه را روی سطح وسیعی انجام داده بود که پریدن از روی آن عملا امکان نداشت.

شاید دل‌تان بخواهد بدانید موضع پاپ در برابر کارهای ایتالیایی‌ها چه بود. از آنجا که پاپ‌ها هر هفتصد سال یک بار موضع می‌گیرند باید بررسی شود که درگیری ایتالیا و لیبی به لحاظ تاریخی با زمان موضع‌گیری پاپ مصادف بوده است یا نه. کشورهایی که دوست دارند پاپ درباره‌شان موضع بگیرد باید دقت کنند پاپ کی موضعش می‌گیرد، و همان زمان درگیر شوند. چون آن سال‌ها جنگ جهانی هم در پیش بود احتمالا پاپ موضعش را نگه داشته بود تا آنجا خرج کند. البته باز هم نمی‌دانیم کرد یا نه. به هر حال یک جمله‌ی "برادرانم لطفا جنگ نکنید" آن قدرها دعوا ندارد و می‌توان مطمئن بود که این جمله طی قرن بعدی حتما یک جایی از پاپ صادر شده است.

● تایید کنید

من واقعا ابا دارم از اینکه وارد بحث‌های نظری و کلامی بشوم و به نظر وقتی خود سیاست یک کنش کاملا معطوف به نتیجه و قدرت است، خیلی کار مسخره‌ای است که آموزش موفقیت در حوزه سیاست بخواهد نظری و غیرکاربردی باشد. مضاف بر اینکه تجربه نشان داده که اتفاقا مدیران و سیاستمدارانی که اندازه بزحالی شان نیست و چیزی از مباحث نظری نمی‌دانند اساسا موفقتر هستند. بنابراین اگر به همین اندازه هم به شما چیز نظری یاد ندهم، عملا کمک کرده‌ام به موفقیت بیشتر شما در سیاست که خب این هدف غایی این کتاب است. اما بعضی وقتها مجبورم کمی مباحث نظری هم بگویم.

ببینید یک چیزی هست به اسم نسبی‌گرایی که بهش می‌گویند مکتب و یک عده هم در کمال صحت عقل قبولش دارند. اینها می‌گویند حقیقت یک چیز واحد نیست و در شرایط مختلف فرق میکند. حالا کاری به درست یا غلط بودن حرف این شیرین عقلا نداریم، چون الان دیگر بحث بر سر این نیست که حقیقت واحد است یا خیر، بلکه حرف این است که اصلا حقیقت چه فایده‌ای دارد؟! یعنی اگر قرار باشد الان یک مکتب فکری و کاربردی پیرامون حقیقت شکل بگیرد، آن اینست که «که اصلا حقیقت چه اهمیتی دارد؟» که حالا بخواهد واحد باشد یا چند تا.

اینها را گفتم که از نظر نظری آماده‌تان کنم برای شنیدن این نکته که عزیزان، برای تایید سخنان مدیران روسای بالادستی دنبال نسبت آن با حقیقت نباشید. هی به این فکر نکنید که این چیزی که او گفت الان درست یا نه. درست یا غلط کیلو چند است؟ تایید کن و رشد کن!

گالیله با آنهمه ریش و موهای ژاندار، تایید کرد و اتفاقا در تاریخ هم بعنوان یک دانشمند مظلوم ماندگار شد، تو که جای خودداری گلابی.

● تمرین:

فهرستی از بدیهی‌ترین واقعیت‌ها تهیه کنید. مثلا اینکه آب، خیس است. روز روشن است. انسان دو پا دارد. دایره گرد است. برف سرد است. ... ببینید می‌توانید خلاف اینها را اثبات کنید؟ فکر کنید در یک همایش علمی بعنوان سخنران دعوت شده‌اید و قرار است درباره خشک بودن آب یا تاریک بودن روز حرف بزنید. خیلی منطقی این کار را بکنید. این تمرین به شما کمک می‌کند تا تایید کردن مزخرف‌ترین سخنان هم برای شما سخت نباشد.

اتوبوس نامه ۴

تکرار مکررات

امین میندیان

طنزپرداز



من خیلی از تکرار کردن خوشم نمی آید. حتی تکرار فیلم و سریال را هم نمی بینم. حوصله تکرار کردن حرفی که زدم را هم ندارم. به همین میزان از شنیدن حرف های تکراری هم گریزانم. اما خب کار تکراری قضیه اش فرق می کند. ما انسان ها خیلی وقت ها مجبوریم کارهای تکراری انجام دهیم. مثلا هر روز صبح از خواب بیدار شویم و دست و صورتمان را بشویم و سرکار برویم و همان کارهای تکراری همیشگی تا وقت خواب. من حتی خواب تکراری هم نمی بینم. بفهمم این خواب را قبلا دیده ام بیدار می شوم. خیلی زور دارم که روح رهای آدم در عالم بیکران رویا برود سراغ یک داستان تکراری. مثل این است که بروی در ویدیوکلپ از بین هزاران فیلم جذاب موجود گلچین مختارنامه را بخری. اصولا زندگی کردن و صبح را شب کردن امری تکراری است حالا فکر کنید در این تکرار در تکرار یک عده هم بیایند حرف های تکراری هم به آدم بزنن و آدم را غرق در مکررات بیهوده کنند. خیلی از این پاراگراف چیزی نفهمیدم صرفا خواستم ببینم چقدر واژه تکرار را می توانم در یک پاراگراف تکرار کنم.

در یکی از سفرها سر جایم نشسته بودم و بغل دستم یک آقای حدودا چهل ساله با ظاهر و تیپ معمولی کارگری نشسته بود و

سمت چپم روی تک صندلی نیمه دیگر اتوبوس، یک خانم سن و سال گذشته که باگوشی ساده اش ور می رفت. همه چیز طبیعی بود و حرکت کردیم. نیم ساعتی که از مسیر گذشت خانم مذکور از من پرسید که چگونه صندلی اش را می تواند بخواباند. بلند شدم دکمه صندلی را فشردم و پشتی صندلی اش را تا انتها خواباندم. زیرپایی اش را هم بالا آوردم که راحت تر باشد. تشکر کرد و من هم راضی از خدمت به خلق نشستم سرجایم.

کمی بعد پیرزن گوشه اش را برداشت و با فرزندش تماس گرفت:

«سلام مادر. خوبی؟ آره من سوار شدم دارم میام... یک ساعتی هست حرکت کرده... نه کسی کنارم نیست... اتوبوسش خوبه صندلیش مثل تخته. کاری نداری؟ خدافظ»

تلفن که قطع شد شماره دیگری را گرفت

«سلام مادر. خوبی؟ آره من سوار شدم دارم میام... یک ساعتی هست حرکت کرده... نه کسی کنارم نیست... اتوبوسش خوبه صندلیش مثل تخته. کاری نداری؟ خدافظ»

بعدی:

«سلام مادر. خوبی؟ آره من سوار شدم دارم میام... یک ساعتی هست حرکت کرده... نه کسی کنارم نیست... اتوبوسش خوبه صندلیش مثل تخته. کاری نداری؟ خدافظ»

از جایی که بعد همزمان با این مادر، مرد سمت راستی هم احساس کرد که لازم است یک سری حرف تکراری هم او بزند. گوشه اش را درآورد و لیست مخاطبین را از الف شروع کرد به زنگ زدن:

«سلام چطور؟ قربونت. اون بچه ی ثریا بود که همه می گفتن پسره

من گفتم دختره... دختر بود. دیدی گفتم؟ آره. خدافظ» بعدی:

«سلام چطور؟ قربونت. اون بچه ی ثریا بود که همه می گفتن پسره من گفتم دختره... دختر بود. دیدی گفتم؟ آره. خدافظ»

و بعدی و بعدی و بعدی

طوری برای همه با افتخار تعریف می کرد که حدسش درست بوده انگار همه کائنات دست به دست هم داده بودند تا بچه پسر شود اما او یک تنه جلوا این دسیسه را گرفته و گفته الا و بلا باید بچه دختر باشد و بالاخره جهان هستی مجبور شده مقابل او کوتاه بیاید و پروردگار علی رغم میل باطنی اش بچه را دختر خلق کرده. فقط نمی دانم این قضیه چطور می توانست به اینهمه آدم ربط داشته باشد. حتی یکی شان پشت تلفن اصلا او را نمی شناخت و این هرچه آدرس می داد طرف به جا نمی آورد. دست آخر با گفتن اینکه خلاصه در جریان باش بچه ثریا دختر شده با او خداحافظی کرد.

این فرایند تکراری دوطرفه، چندین ساعت تا موقعی که همگان خوابشان گرفت ادامه داشت و پیرزن آخرین تماسش را گرفت و گفت

«سلام مادر. خوبی؟ آره من سوار شدم دارم میام... یک ساعتی هست حرکت کرده... نه کسی کنارم نیست... اتوبوسش خوبه صندلیش مثل تخته. کاری نداری؟ خدافظ»

دل می خواست بگویم مادر جان موقع تماس اولت اتوبوس یک ساعت از حرکتش گذشته بود. لااقل این آخری را می گفتمی چهار ساعتی هست که حرکت کرده ولی ترسیدم به تمام آنها دوباره زنگ بزنم و حرفش را اصلاح کند و بی خیال شدم.

شهرک دختران کارتونی (آنه، جودی، سیندرلا و دیگران) ۴

کجا باید برم؟

فاطمه سادات رضوی علوی

طنزپرداز



از بعد از رفتن خواستگاراها حنا که پیش از این، هر صفحه کتاب را در پنج ثانیه می خواند رکورد ۴ ساعت بر صفحه را زد. اتودش را توی دهنش می کرد و به افق خیره میشد. گاهی هم سرش را از بین جزوه هایش بیرون می آورد و با لبخندی محوری صورتش میگفت: یعنی دیگه توی شهر می مونم؟! بعد دوباره دستی در موهای طلایی اش می برد و میگفت: آه پسرهای پررو...

حقیقتا حل کردن معادلات دیفرانسیل و انتگرال سه گانه از حل کردن محتویات مغز حنا سخت تر بود. تقریبا همه منتظر بودیم که آن پسرهای پرروی جتلمن زنگ بزنند و قرار بعدی را بگذارند اما نشد. مادر حنا هم هر روز بلیط برگشتش به مزرعه را کنسل می کرد و انگار همه ی پس اندازش را نذر ناوگان حمل و نقل بین شهری کرده باشد. گاهی هم در حالی که زیر لب غر عمیقی می زد می گفت: هیچ رسم شما شهری ها آدم واری نیست. بیا مزرعه سر خونه زندگیت مگه همین دیوید چشمه؟ تازه گوسفند هم داره!

حنا هر بار اسم دیوید را می شنید طبق معمول برای نشان دادن اعتراضش در یخچال را با می گذاشت و به اتاقش می رفت. مادر حنا هم که فکری کرد بچه اش را چشم زده اند روزی یک شانه تخم مرغ برایش می-شکست تا چشم زخم برطرف شود. اما هیچ کدام اثری نداشت.

حنا عاشق شده بود. او که بی حس ترین آدم به صدای زنگ تلفن بود و با شنیدن زنگ تلفن به حالت خلسه عمیق فرو می رفت و چندباری هم من و آنه از ترس مان تنفس مصنوعی به او داده بودیم، حالا با هر صدای زنگ تلفن از جامی پرید!

مادر حنا داشت روی تخم شترمرغی که از مزرعه برایش فرستاده بودند با ذغال دایره می کشید و اسم من و جودی را زیر لب می برد که تلفن زنگ خورد. هنوز زنگ اول نخورده بود که حنا از اتاقش بیرون پرید.

حنا: الو... الو...

- مشترک گرمی سرویس اینترنت پرسرعت ای دی اس ال در محدوده ی شما با تخفیف ...

حنا هنوز هم باور نمی کرد این تلفن سرکاری باشد و در خیالش فکر میکرد مادر داماد با تغییر صدا دارد صبر او را اندازه می گیرد و تا شنیده شدن بوق آزاد دست از گوش دادن نکشید!

مادر حنا به فاصله ی چند ثانیه دوباره تلفن به صدا درآمد. حنا که هنوز با خودش فکری کرد تلفن قبلی کلک مادر شوهرش بوده تا حنا را امتحان کند دوباره با شتاب بیشتر برگشت و تلفن را جواب داد.

- سلام سرکار خانم! از موسسه ی داده پرداز ما می خواستیم راجع به پنیری که مصرف می کنید یک نظر سنجی

- ما پنیر مصرف نمی کنیم!

- خب اطرافتون کسی پنیر مصرف نمی کنه؟

- خیر! ما خانوادگی به لاکتوز حساسیت داریم.

مادر حنا هم از این طرف هی اشاره می کرد که بگوگاه پنیر محلی خوب می خوان هست.

اپراتون: پس اجازه بدید وصل کنم به همکارم ایشون در حوزه ی مصرف ماست ...

حنا: ما ماست هم مصرف نمی کنیم خانم!

- اینکه خیلی برای سلامتی تون ضرر داره، اجازه بدید وصل کنم به پزشک مون تا بیشتر براتون توضیح بدن.

- مزاحم نشدید آقا...

- سلام سرکار خانم، دکتر لبن افروز هستم متخصص تغذیه ...

حنا تلفن را قطع کرد توی اتاقش رفت. این روزها که حنا به هر چیزی برای ماندن در شهر آویزان می شد حتی یک شوهر، عصبی تر و زودرنج تر شده بود و خشمش را به شیوه های نوین تری نشان می داد. حنا هنوز در اتاق را نبسته بود که دوباره صدای تلفن به گوش رسید. اگر این سرعتی که حنا به طرف تلفن می آمد را نماینده ی ایران در دو میدانی المپیک داشت قطعاً مدال طلای المپیک را می گرفت. مطمئنم اگر حنا به جای دادن رزومه و تور کردن شوهر برای ماندن در شهر به کسب سهمیه در مسابقات دو و میدانی فکر می کرد عضو تیم ملی می شد و ماندنش در شهر حتمی بود. حنا تلفن را برداشت.

- الو بفففف... الو

- بله؟؟؟

- اونجامطب دکترارنسته؟

- خیر

- مرتیکه ی فلان فلان بیسار شده گوشه ی رو بردار. من که میدونم

اونجایی. کلاستروفوبیا خودت داری و بابات و کل طایفه ات. بلد نیستی تشخیص بدی غلط می کنی طبابت می کنی. از همون موقع که دیدم کارتخوان نداری باید می فهمیدم به دکتر قلابی ای...

- آقا اشتباه گرفتی! خط رو مشغول نکن!

- حالا واسه من ضعیفه می فرسته جلو. گوشه ی رو بده بهش تا پولش نکرده!

حنا می خواست مثل فیلم ها گوشه ی را توی آینه دراور پرت کند و گریه کنان به اتاقش برود. اما از ابروها و چشم های وزغ شده من، یاد اقساط عقب افتاده ی اجاره اش افتاد و بیخیال شد.

یک ماه از خواستگاری فرد مذکور گذشته بود و حنا از رتبه الف به جیم رسیده بود. مادر و پدر حنا ساک شان را بسته بودند و اگر این یکی بلیط شان را هم کنسل میکردند، سازمان حمل و نقل عمومی بابت

ایجاد مزاحمت از آن ها شکایت می کرد. با آنه، جودی، سیندرلا و دیگران عقل های ناقص مان را ریختیم روی هم و دست آخر آنه با تقلید صدا به

خانه زنگ زد تا عوض مادر آن پسرهای پررو تشکر کند و بگوید دخترتان را

نپسندیدیم و در مزرعه خوشبخت باشد. بنا داشتیم حنا به حالت عادی برگردد و باور کند که این راه مناسبی برای ماندن در شهر نیست.

آنه یک جعبه دستمال کاغذی چپاند گوشه ی لپش و در اتاق بغلی با خانه تماس گرفت. آنه خیلی محترمانه از حنا و مادرش بابت پذیرایی شان تشکر و بعد هم برای او آرزوی خوشبختی کرد. واقعا روابط عمومی آنه

فوق العاده بود. حنا کمی در خودش رفت یک پسرهای پررو گفت و بلند شد تا ساکش را ببند اما به ثانیه نرسیده مادر آن پسر یاقبا زنگ زد

و گفت: ببخشید دیر تماس گرفتم، به کم کسالت داشتیم و بیمارستان بودم. اگر جواب تون مثبته برای آخرین هفته قرار دوم رو بذاریم...

حنا که نمی دانست از کدام ناحیه ضربه فنی شده است و آیا این تلفن شوخی است یا جدی؟ با چهره ای برافروخته بی خیال آینده اش شد،

خیر محکمی گفت و گوشه ی را قطع کرد. بعد هم یک راست رفت سراغ

مطالعه ی چندباره کتاب جانوران مودی!

امین شفیعی

طنزپرداز



پیشنهادهای آخر هفته ما (۲)

کجا بریم؟ تور دور قاره آفریقا

کجای دنیا را می شناسید از قاره آفریقا زیباتر؟ اهرام باستانی مصر، صحرای بزرگ و جنگل های انبوه استوایی؟! اصلا کجای دنیا به اندازه آفریقا اسب آبی با آن خمیازه های دلچسب دارد؟ گردن کدام حیوان به درازای گردن زرافه آفریقایی است؟ اصلا شما کدام قاره را می شناسید که شاخ داشته باشد؟

این آخر هفته به دلیل خریدگی در باب المندب، بهترین فرصت است که با کشتی های تجاری خود قاره آفریقا را دور بزنید و از این همه زیبایی و جذابیت قاره شگفت انگیز لذت ببرید. یادتان نرود که حتما به جادوگران مجرب و کار بلد آفریقا سری بزنید. یکی از جادوگران خبره این منطقه که پل پوگبار اهداف گرفته بود، اول زد منجستر را شتک کرد و بعد که پوگبا به بیونتوس رفت بیونتوس را از صدر به زیر کشید و نهایتا هم یک چیزی زد توی خون پوگبا که آزمایش دوپینگ مادر مرده اش مثبت شد.

می توانید در بازدید خود از آن ها بخواهید تا زخم های تان را ترمیم و سوختگی های موضعی تان را مرتفع کنند. اگر هم خوب نشدید اخم نکنید! چیزی را که از دست ندادید که! کلی هم از گومبا بومبا کردن آن ها و کوبیدن چوب بامبو توی سرتان لذت برده اید.

چیکار کنم چالش جذاب برای یک شب کسل!

چه کسی گفته برای داشتن یک آخر هفته جذاب باید حتما پول خرج کرد؟ خیلی وقت ها دنبال کردن یک چالش سرگرم کننده می تواند تمام آخر هفته شما را از کسالت و رخوت نجات دهد.

در این شب های دلچسب پاییزی همه دارند سعی می کنند برای خودشان یک تفریح خاص و خاطره شونده را تدارک ببینند تا بتوانند آن را تا چهل سال برای نوه نتیجه هایشان تعریف کنند.

پس شمایی که در خانه نشستید و دارید از بی حوصلگی رنج می برید باید فرصت را غنیمت شمرده، با دانش آموزان و دانشجویان تماس گرفته و نزدیک بودن امتحانات پایان ترم را به آن ها یادآوری کنید.

این چالش بی نظیر با کوفت کردن شب های دلچسب پاییزی به کام دیگران، شبی خاطره انگیز را برای شما خواهد ساخت.

البته بسیاری از دانش آموزان و دانشجویان، چغرتراز این حرف ها هستند و به این راحتی تسلیم چالش شما نمی شوند. اما شما می توانید با به کار بردن عباراتی نظیر: «اگه از الان شروع کنی شب امتحان پوست کنده است»، «این ترمم اگه مشروط بشی کارت دیگه تمومه»، «ببین این استاده رحم و مروت نداره» و به خصوص جمله طلایی «بذار حالا بابات میاد» قدرت نفوذ چالش را صد چندان کنید.

مطمئن باشید هیچ چیز بیشتر از قیافه های ماسیده و در حال مطالعه ای یک محصل شب شما را نخواهد ساخت.

چی ببینم یخ کن عمو ببینه!

برای آخر هفته چه چیزی بهتر از دیدن یک فیلم ماورایی؟ پرده را کنار بزنید و در منظره زیبای برفی شهر، کنار شومنیه بنشینید و با دیدن «یخ در جهنم» یک شب به یاد ماندنی را رقم بزنید.

فیلم یخ در جهنم شما را به جهان پس از مرگ می برد و کمک می کند تا با زمهریر، قابلیت متفاوت جهنم، بیشتر آشنا شوید.

زمهریر نام یکی از طبقات دوزخ است که در آن نه خبری از قیر هست نه از قیف! بلکه سرمای برف و وجود شما دمیده می شوند که روزی شش وعده طلب نوشیدن قیر مذا ب کنید! اما به جای آن یخ هیدروژن با دمای صفر کلوین در حلق تان می ریزند!

این فیلم داستان فروشنده ایست که با شروع فصل سرما قیمت پالتو و کاپشن را چند برابر می کرده و حالا در جهان پس از مرگ به زمهریر افتاده و مثل سگ به خودش می لرزد.

کارگردان فیلم سعی کرده با تحقیق دقیق روی شجره نامه فروشنده مذکور و استفاده درست از جلوه های ویژه میدانی، پدر، پدر بزرگ، جد، پدر جد، جد جد، و جد اندر جد این فروشنده را مقابل چشمانش رژه برد که به نظر منتقدین در این کار بسیار موفق بوده است.

چی بخونم چالش چهار سالگی

آیا شما هم از حالا نگران پایان امسال هستید و قصد دارید در سبک زندگی خود تغییر ناگهانی ایجاد کنید؟ این آخر هفته را به خواندن کتاب «نه به لاغری سه ماهه» اختصاص دهید تا با خطرات رژیم های ناگهانی و کوتاه مدت آشنا شوید.

«گلچین مجلسی» نویسنده کتاب با بررسی تاثیر تغییرات ناگهانی رفتاری روی متابولیسم بدن، ادعا کرده که این تغییرات، آن هم در ماه های پایانی امسال، مضرات بسیار

خطرناکی داشته و ممکن است شما را برای چهار سال خانه نشین کند.

در این کتاب می خوانیم:

از امروز کالری سوزیم را ۲۰۰۰ واحد افزایش می دهیم!

از امروز به تمام مناطق حوزه انتخابیم سرکشی می کنم!

از امروز برای مراجعینم بیشتر توصیه نامه امضا می کنم!

از امروز کلی طرح بی خود تصویب می کنم تا دل همشهری هایم را به دست بیاورم!

خیر! بدن شما نسبت به این تغییر ناگهانی به شدت واکنش نشان خواهد داد که برای سلامت سیاسی شما به شدت مضر است. اگر عملکرد چهار ساله خوبی داشتید بدون نگرانی به همان عملکرد ادامه دهید که ضامن تندرستی جسم و روح شماست. اگر هم عملکردتان مورد قبول نبوده باید تغییرات را از دوازده اسفند شروع کنید تا در یک مقطع طولانی مدت بتوانید به دوران اوج خود بازگردید.

عرض ارادت

جناب آقای منوریان، روابط عمومی یک اداره مهم، نظریه اینکه نه تماس جوابی دهید، نه پیامی خوانید، نه پیام رسان های تان را چک می فرمایید. از این روزنامه وزین بهره جستم تا پیام عرض ارادت را اینجا خدمتتان ارسال نموده و ضمنا از حضور شریف حضرتعالی بپرسم: دقیقا واسه چی حقوق می گیری؟

آگهی مزایده عمومی

شرکت چشم گستران هم چشم محور (سهامی خیلی خیلی خاص) قصد دارد یک دستگاه فتوکپی گیر نو را که صرفا جهت درآوردن چشم عمه فریبا اینا در مهمانی تولد برسام جانمان تهیه شده بود، از طریق مزایده و اگذار نماید. این دستگاه تنها یک کپی از کارت ملی شوهر عمه فریبا گرفته و اگر چه رو حبه اش خراب شده ولی فنی سالم است. لذا از کلیه شرکت های کپی کار و فاقد ایده که به دنبال دستگاه قوی تری جهت کپی کردن هستند و تمایل به شرکت در مزایده دارند، تقاضا می شود جهت دریافت این دستگاه تا ۴۸ ساعت آینده عبارت «تو رو خدا بدیدش به من» را به ایمیل شرکت به آدرس cheshm&hamcheshm.gostar.mail.com ارسال کنند. ضمنا هزینه چاپ آگهی برعهده برنده مزایده خواهد بود.

تسلیمت

ز فراق هجر رویت غم سینه سوز دارم
چه تو باشی چه نباشی، نه شب و نه روز دارم
پسر عزیزم، سانحه تلخ افتادن تلفن همراهت توی وایتکس توسط پدرت که منجر به سوختن تلفن همراهت شد را از صمیم قلب تسلیت عرض می کنیم.
باور کن قصد ما رعایت نظافت بود. امید است که پس از این ضایعه دردناک بتوانی براعتیاد خود غلبه کنی و مدتی از فضای مجازی دور باشی.
از طرف مادرت، پدرت، معلمت، روانشناست، چشم پزشکی، متخصص مغزو اعصاب، پزشک آرتروز گردنت، منشی ساختمان پزشکان سرخیابان، شرکت بیمه و...

آگهی پذیرش پیمانکاری

دشمن ما آمریکانیست! جهل است!

شرکت اقدام کنان مشترک جمع آمادگی خود را جهت کنار نهادن دشمنی ها و مذاکره بر سر منافع

مشترک با جهل اعلام می دارد.

این شرکت برای اثبات حسن نیت خود حاضر است ابتداء کلبه تعهدات خود در جریان مذاکرات عمل کرده و سپس

از راستی آزمایی، منتظر اقدامات جهل به تعهدات خود بماند.

آگهی مزایده عمومی

۰۹-۱۴۰۲

فروشگاه اندیشه سوز غرب گستر هالوبین هفته گذشته برای اولین بار اقدام به برگزاری کارزار بلک فرایدی و فروش گسترده محصولات خود با تخفیف بالا نمود.

این شرکت به دلیل عدم تجربه و اطلاع این فروشگاه از این که می بایست اجناس خود را از یک ماه قبل دو برابر کند، با زیان انباشته مواجه شده و اقدام به برگزاری مزایده جهت فروش اجناس باقی مانده از بلک فرایدی کرده است.

متقاضیان محترمی بایست مبلغ مزایده را به همراه کمک های مردمی به شماره حساب رسمی شرکت واریز کرده و فیش آن را به همراه یک پرس مغزگوسفند به دفتر رسمی شرکت تحویل دهند.

آگهی تأسیس

تاسیس شرکت تضامنی

لولهنگ سازان بزباش

را به تاریخ ۱۳۴۲/۰۹/۰۱

جهت اطلاع عموم آگهی

می گردد.

موضوع فعالیت: تأمین

سوخت هواپیمای یاسین

از محل آورده اعضا در

چارچوب قوانین و مقررات

وزارت بهداشت.

مدت فعالیت: نامحدود

آورده اعضا: انواع سوختگی

درجه دو و سه به تفکیک

سهام شرکت در در

اساس نامه

آگهی مزایده دو مرحله ای

۰۹-۱۴۰۲

شرکت آگروز خاور سازان سماور با

تحقیق و توسعه موفق به ساخت

جدیدترین شیوه نامه پایش و

فیلتر آلودگی هوا کرده و توانایی

جلوگیری از تعطیلات مدارس به

دلیل آلودگی هوا در روزهای آینده را

به دست آورده است.

شیوه نامه این شرکت جهت

امحا و نابودی به بالاترین قیمت

پیشنهادی و اگذار می شود.

دانش آموزان پایه های اول تا هفتم

تهران به جز دماوند و فیروزکوه

می بایست نرخ نامه و معرفی نامه

مورد نیاز را از دفتر شرکت تحویل

گرفته و در مدت مقرر به آدرس

رسمی ارسال نمایند.